تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

باریکاد



ترجمه‌ی

ع.ج. رودباری
س.ا. افروز

٦٨

قیام مسلحانه

ترجمه‌ی

ع.ج. رودباری
س.ا. افروز

سه رساله حاضر ترجمه هاییست از اسناد جنبش کمونیستی جهان. این رسالات برای اولین بار در طول سالهای جنگ بین‌الملل دوم در ایران بچاپ رسید. انتشار مجدد آنها بمنظور آنشا ساختن جوانان ایران با یکی از مسائل حاد عصرماست. این کوشش بیاد قهرمانان پردل سیاهکل انجام میگیرد

«اسلحه انتقاد براستی نمیتواند جایگزین انتقاد اسلحه گردد. نیروی‌مادی را نیز باید با نیروی مادی واژگون ساخت.
... تئوری همینکه انسانها بر آن دست قافتند به‌نیروی مادی بدل میگردد.

کارل مارکس ـ از سر سخن بر «انتقاد برفلسفه قانون و مذهب»

«جنگ داخلی شدیدترین فرم
مبارزه طبقاتیست جنگیست که متوازی با تصادمات
و کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی آنقدر تکرار
میشود آنقدر متراکم میگردد آنقدر توسعه مییابد و
شدت پیدا میکند تا این تصادمات بصورت مبارزه
مسلحانه یك طبقه علیه طبقه دیگر درآید»
هیچیك از انقلابات بزرگ تاریخ نتوانسته است
بدون جنگ داخلی برگزار گردد»

(لنین)

قسمت اول
تئوری جنگ داخلی

مفهوم جنگ داخلی ـ کیفیت و جنبه جنگ داخلی ـ فرمهای جنگ داخلی ـ شرایط محلی جنگ داخلی ـ فرق بین قیام مسلحانه و جنگ داخلی ـ جنگ داخلی در شرایط کنونی ـ عوامل مثبت شرایط کنونی برای جنگ داخلی ـ نتایج نهایی جنگ داخلی ـ تکامل سرمایه‌داری جبرا منتهی بجنگ داخلی میگردد.



۱ـ مفهوم جنگ داخلی

جنگ داخلی به مبارزه مسلحانه‌ای گفته میشود که معمولا بین دستجات جداگانه یك ملت یا بین طبقات مختلفه یك کشور بوقوع میپیوندد. در تمام ادوار تاریخی اجتماع طبقاتی از دوره بردگی گرفته تا دوره فئودال ـ از دوره فرمانفرمایی بورژاوزی تا مرحله معینی از فرمانروایی پرولتاریا جنگ داخلی وجود داشته و مادام هم که روی علل اقتصادی (بخصوص در نتیجه حکمفرمایی مالکیت شخصی بر وسایل تولید) مسئله تقسیم جامعه به‌طبقات بقوت خود باقی باشد جنگ داخلی نیز بحیات خود دامه داده و همواره در یك مرحله معین از تکامل بشریت تکرار و تجید خواهد گردید.

از نظر ماتریالیسم دیالکتیك جنگ داخلی قضیه‌ایست که طفیلی جامعه طبقاتی بوده و با پیدایش طبقه مترقی نطفه‌گیری و پا بپای تکامل مبارزه طبقاتی نشو و نما و توسعه پیدا میکند.

لنین در مورد جنگ داخلی مینویسد ـ

« جنگ داخلی شدیدترین فرم مبارزه طبقاتیست که متوازی با تصادمات و کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی آنقدر تکرار میشود. متراکم میگردد ـ توسعه

میابد و شدت پیدا میکند تا این تصادمات بصورت مبارزه مسلحانه یك طبقه بر علیه طبقه دیگر درآید.»
جنگ داخلی متنوعترین شرایط تاریخی از طرف طبقات مختلف یك کشور آغاز و بنابر شرایط اقتصادی و اجتماعی گاهی با موفقیت و زمانی با عدم موفقیت طبقه عامل خاتمه پیدا میکند بهمین جهت جنگ داخلی نیز مانند سایر قضایای اجتماعی جنبه‌های متضاد و بالنتیجه مقاصد متناقضی دارد گاهی مترقیست ـ یعنی بمنظور تسریح تکامل اجتماعی صورت میگیرد زمانی ارتجاعیست یعنی برای متوقف کردن سیر ترقی بشریت ایجاد میشود.

۲ـ کیفیت جنگهای داخلی

کیفیت جنگهای داخلی را نمیتوان از ماهیت طبقاتی عاملین جنگ نتیجه ـ گرفت زیرا هم جنگی که از طرف استثمار شونده یك کشور بر علیه دستجات استثمارکننده آن کشور آغاز میگردد یك قضیه مترقیست و هم جنگی که از طرف استثمارکنندگان شروع میشود (ممکن است) مقاصد انقلابی در برداشته باشد مثلا ـ هم ۱ـ جنگیکه فئودالها (یا بورژاوزی) مترقی در یك مرحله از تکامل خود بر علیه برده‌داران (یا فئودالهای) کشور خود نموده‌اند و منظور از آن گرفتن حکومت سیاسی و متلاشی نمودن پایه‌های اقتصادی طبقه فرمانروای قدیم بوده و یك جنگ انقلابی و مترقی تلقی میشود ـ وهم ۲ـ جنگیکه از طرف طبقات زحمتکش و استثمار شونده یك کشور بر علیه دستجات ستمگر و استثمار کننده داخالی آغاز میشود دارای جنبه انقلابی و برقیخواهانه ـ میباشد (ولو اینکه منظور از شروع آن تحصیل فرمانروایی سیاسی یا درهم شکستن مظالم اقتصادی طبقات استثمار کننده باشد)
چگوتگی جنگهای داخلی را قبل از هرچیز بایستس از مقاصد و هدفهای عاملین جنگ مشخص و آشکار نمود ـ
جنگ داخلی موقعی انقلابی و مترقی خواهد بود که از طرف طبقه مترقی بمنظور تغییر سیستم اقتصادی و گرفتن حکومت شروع شود (اگرچه عامل مترقی استثمارکننده باشد) یا برای تحصیل مزایای اقتصادی و آزادیهای سیاسی (بوسیله طبقات شتم‌کش) آغاز گردد.
برعکس جنگ داخلی اگر بمنظور عقیم گذاشتن کوشش‌های طبقات مترقی ـ

به‌منظور حفظ موقعیت موجوده و دفاع از طبقه‌ای باشد که (از نظر تکامل) کیفیت ارتجاعی پیدا کرده باشد چنین جنگی فقط و فقط یك قضیه ارتجاعی میتواند تلقی شود (ولو اینکه عامل جز و طبقات پایین بشمار رود)
بظور خلاصه هر نوع جنگ داخلی که از طرف طبقه ضدانقلابی بمنظـور متلاشی کردن طبقه مترقی یا برای تجدید فرمانروایی از دست رفته (پس از پیروزی طبقه مترقی) شروع شود جنبه کاملا ارتجاعی در برخواهد داشت.
نوع اول جنگهای داخلی عموما در حین انقلابهای بزرگ و یا پس از انجام مرحله بدوی آنها وجود خارجی پیدا میکند.
لنین در اینمورد میگوید ـ
«انقلاب در حین تکامل خود همیشه وضعیت فوق‌العاده مشکلی را ایجـاد مینماید زیرا بنا باظهار مارکس انقلاب حقیقی یعنی انقلاب «توده‌ای» یك مرحله بیش از حد پیچیده‌ایست از جنبش مرگ رژیم اجتماعـی کهنـه و پیدایش رژیم اجتماعی جدید که منشأ حیات دهها میلیون نفر از افراد انسانی است انقلاب شدیدترین ـ بیرحمانه‌ترین و مایوسانه‌ترین مرحله مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی میباشد هیچیك از انقلابات بزرگی تاریخ نتوانسته‌اند بدون جنگ‌داخلی برگزار شوند»

۳ـ فرمهای جنگ داخلی

جنگهای داخلی فرمهای متنوعی دارد که گرچه هیچیك از آنها را نیمتوان در خارج از تئوری مشروحهه بالا در نظر گرفت معهذا چون تذکرشان برا درك تاریخی جنگ داخلی مفید و مناسب است ذیلا بمهمترین آنها اشاره میشود
۱ـ جنگهای داخلی نه تنها بین طبقات اجتماعی یك ملت بلکه بین گروههای وابسته بیك طبقه نیز سابقه داشته و ممکن است در جامعه طبقاتی نظیر پیدا کند مانند جنگی که در طول سالهای **۱۸۸۵ـ۱۸۵۵** بیـن اریستوکراتهـای فئودال انگلستان (گل سرخ و گل سفید) بوقوع پیوست.
ریشه و علل اینگونه جنگها قبل از هر چیز بایستی در چگونـگی شرایط اقتصادی زمانی و مکانی دستجات آن طبقه‌ایکه گرفتار جنگ داخلی شده است پیدا کرد و امتیازات اقتصادی و بالنتیجه سیاسی آنها را مورد کاوش قرار داد.

۲ـ جنگ داخلی در يك مرحله معینی از تاریخ ممکن است با لباس مذهبی در صحنه مبارزات طبقاتی جلوه‌گر شود این نوع جنگ داخلی در موقعی بوقوع پیوسته و یا بعدها (تا موقعیکه اجتماع طبقاتیست) ممکن است نظیر پیدا کند که ایدئولوژی طبقه مترقی (یا طبقه مرتجعم) از نظر فرماسیونهای اجتماعی بدست ـ عناصر مذهبی افتا[illegible] خواستهای اقتصادی و اجتماعی طبقه عامل بفرم مذهب تظاهر کند.

۳ـ جنگ داخلی ممکن است با کمك مستقیم دستجات منظم ارتش و واحدهای رسمی نظامی يك كشور صورت گیرد گرچه در چنین مواردی غالبا کیفیت نیروهای نظامی متخاصمین بر پرنسیپهایی طبقاتی استوار نیست و این نیروها از افراد طبقات مختلفی متشکل و جمع‌آوری میشوند ولی نبایستی بظاهر امر قناعت کرد و آنرا از تئوری گفته شده استناد نمود زیرا اینگونه جنگهای داخلی نه تنها عموما در هسته نیروهای نظامی خود يك مركز فرماندهی دارند بلکه اکثریت اعضاء آن وابسته بيك طبقه معینی میباشد بلکه نیروهای هر يك از مبارزين (علاوه برداشتن يك مركز فرماندهی مشخص) بر پایه‌هایی استوار میباشد که از نظر اجتماعی و اقتصادی با پایه‌های حریف کاملا متضاد و متمایز است.

۳ـ شرایط محلی جنگ داخلی

در هنگام شروع جنگ داخلی هر يك از نیروهای متخاصم معمولا منطقه معینی از کشور را (که از نظر اجتماعی و اقتصادی برای فعالیت آنها مناسب میباشد) بمرکز عملیات خود مبدل مینمایند. مثلا ـ

در جنگ داخلی قرن ۱۷ انگلستان (سلطنت) بر سکنه نقاط نیمه فئودال شمال و غرب کشور متکی شد در حالیکه (پارلمان) نقاط جنوب و شرق را که از نظر تجارت و صنعت بیشتر از سایر قسمتهای انگلستان ترقی کرده بود برای خود انتخاب کرد در ضمن از پشتیبانی عملی و جدی نقاط صنعتی و تجارتی شمال و غرب هم برخوردار گردید.

و همچنین ـ

در سال ۱۹۲۱ـ۱۹۱۸ دستجات ضدانقلابی روسیه فقط در آن نقاطی ـ توانستند مستقر شده و تشکیلات دولتی بدهند که از نظر سرمایه‌داری کمتر

ترقی کرده بود و بالنتیجه پرولتاریا نسبت بکولاکها عده ناچیزی را تشکیل میداد (مانند روسیه سفید).
خلاصه بدون وجود شرایط مناسب محلی هیچیك از فرمهای جنگ داخلی نمیتواند در یك مدت کم و بیش طولانی مداومت پیدا کند زیرا اگر وضعیت اقتصادی نقاط اتکایی مبارزین برای تظاهر و نفوذ افکار آنها مساعد نباشد امکان سربازگیری و یا استخدام افراد دواطلب امکان تولید مواد جنگی و اداره امور نظامی (که شرایط اساسی شروع موفقیت هر نبردی است) وجود خارجی پیدا نخواهد کرد. در بعضی از جنگهای داخلی که تا کنون بوقوع پیوسته دیده میشود که جریان مبارزه و چگونگی تکامل تاریخی عامل موثری را در تقسیم ارضی یك کشور بین متخاصمین داخلی آن کشور تشکیل داده است. مثلا ـ
در جنگ داخلی ۱۸۶۵ـ۱۸۶۱ امریکای شمالی که بین دول متحده شمالی و جنوبی این کشوربوقوع پیوست چه شمالیها و چه جنوبی‌ها دستگاه دولتی بخصوصی برای ادامه جنگ داخلی داشتند که مکانیسم یکی از آنها (دول متحده شمالی) مظهر فرمانروایی بورژوازی صنعتی و مکانیسم دیگری نماینده حکومت مالکین فئودال بود.
و همچنین ـ
در انقلاب کبیر اکتبر روسیه مرکزی که از نظر صنایع نسبت بسیایر نقاط روسیه ترقی بیشتری نموده بود در تمام مدت جنگ داخلی در اختیار دولت پرولتری شوروی قرار گرفت در صورتیکه سایر نقاط بین نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در حال نوسان بود و گاهی باین سمت و زمانی بآن سمت متمایل میشد.

۵ـ فرق میان قیام مسلحانه و جنگ داخلی

ممکن است پرسیده شود که جنگ داخلی و قیام مسلحانه (در مواردیکه هدف ـ مشترکی را تعقیب کنند) چه فرقی دارند.
مهمترین وجه امتیاز جنگ داخلی و قیام مسلحانه را میتوان در خصوصیات سه‌گانه زیر مشاهده نمود ـ
۱ـ قیام مسلحانه بمنزله مرحله بدوی جنگ داخلی بشمار میرود زیرا چه از

نظر مقیاس ارضی و چه از نظر وسعت عملیات و چه از نظر طول مدت بمراتب کم‌اهمیت‌تر و محدودتر از جنگ داخلی میباشد.
۲ـ قیام مسلحانه در صورت وجود شرایط مناسب اقتصادی و اجتماعی بلافاصله بجنگ داخلی منتهی خواهد شد در صورتیکه جنگ داخلی مرحله عالی انقلاب بوده و مستقیما با موفقیت (یا شکست) طرفین خاتمه یافته و نتایج نهایی قیام را آشکار خواهد ساخت.
۳ـ در جنگ داخلی هر یك از حریفان مبارز دارای یك یا چند «آپارات» ـ مرکزی میباشد یعنی مبارزه طبقاتی بمرحله‌ای میرسد که نیروهای انقلابی (یا ضدانقلابی) از سازمانهای فرماندهی مخصوصی برخوردار و این سازمانها نیز علنا بجمع‌آوری و متشکل کردن افراد نظامی مشغول میگردند در صورتیکه در قیامهای مسلحانه نه تنها عده تشکیلات فرماندهی خیلی محدود است بلکه عملیات آنها در تمرکز نیرو و تهیه مواد جنگی نیز کاملا مخفیانه و پنهانیست*

۶ـ جنگ داخلی در شرایط کنونی

جنگهای داخلی که تواما با انقلابات بزرگ اجتماعی هستند اهمیت مخصوصی در تاریخ بشریت داشته و نقش مهمی در ترقی اجتماع بازی میکند. جنگهای داخلی امروزه که با شرکت میلیونها نفر از افراد طبقات استثمار شونده شروع‌شده و برای هر دو طرف اهمیت حیاتی دارند مظهر بیرحمانه‌ترین وجدیترین مرحله مبارزه طبقاتی میباشند.
در جنگهای داخلی معاصر اوضاع طبقات فرمانروا در مرحله بدوی عملیات مستعدتر و مهیاتر از طبقات قیام کننده میباشد و با اینکه اکثر افراد طبقات اخیر در نتیجه مقررات نظامی بورژوازی تعلیم دیده و آشنا بفنون جنگ هستند و قبل از شروع عملیات یا (لااقل) در حین عملیات میتوانند تقریبا مسلح و مجهز گردند معهذا ممکن است در نخستین دوره بمبارزه دچار محظورات شدیدی بشوند.
شرایط کنونی وضعیت را طوری تغییر داد که حتی در صورتیکه طبقه انقلابی حکومت سیاسی را در دست خود بگیرد بازهم تا یك مرحله معینی از جنگ

---

*ـ برای اطلاع بیشتر به(قیام مسلحانه) و (باریکاد) مراجعه شود. Barricade ـچهاردیواری‌ـ موانع بر سر راه.

داخلی عملی کردن مسائل سه‌گانه (تمرکز قوا ـ استفاده از سکنه نقاطیکه ـ روی علل اقتصادی دارای روحیه ضدانقلابی میباشند ـ ایجاد و توسعه‌دستگاه دولتی) برای طبقه حاکمه پیشین سهلتر و آسانتر میباشد زیرا این طبقه علاوه برداشتن تجربه عملی و نفوذ در افکار توده‌های عقب مانده از کمك نظامی و اقتصادی و جنگی طبقات هم آهنگ خود (که در کشورهای دیگر فرمانروایی خود را محفوظ داشته‌اند) کاملا برخوردار میگردند.

در دوره فرمانروایی بورژوازی تاریخ شاهد مواقعی است که جنگهای داخلی تغییر ماهیت داده و جنبه بین‌المللی پیدا کرده‌اند زیرا معمولا دستجات ضد انقلابی با مداخله کنندگان خارجی ائتلاف نموده و جبهه واحد نیرومندی را در مقابل طبقه انقلابی کشور متبوعه خود ایجاد مینمایند.

جنگهای داخلی ۱۷۸۹ـ۱۷۹۴ و ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ فرانسه و ۱۹۱۸ـ۱۹۲۱ روسیه و ۱۹۳۶ اسپانیا مظهر مداخله مسلحانه سایر کشورها در امور داخلی کشور منقلب میباشد.

بنابراین توده‌های مترقی ایندوره برای رسیدن بهدف خود مجبورند بلافاصله پس از قیامن مسلحانه (که در صورت موفقیت باعث سقوط طبقه حاکمه مرتجع میشود) در مقابل ارتش منظمی که سالها تعلیمات جنگی دیده سالها مشغول تهیه و سایل مبارزه بوده عرض اندام کند و مرکز فرماندهی خود را (که غالبا از متخصصین خارجی و غیر آشنا بشرایط نظامی محل تشکیل میشود) در برابر مرکز فرماندهی حریف (که دارای تجربه‌های گرانبیها و مطالعات عمیق در اوضاع محلی است) قرار بدهد.

همین مشکلات بزرگ است که با سیار نقایص ارتباطی تبلیغاتی و اقتصاددیات جنگی توام شد و برتری دستجات ضدانقلابی را در مرحله بدوی جنگ داخلی تامین مینماید.

موفقیت جنگ داخلی کنونی که بلافاصله پس از سقوط طبقه حاکمه بدست توده‌های ستمکش شروع میشود ایجاب میکند که ستاد طبقه انقلابی (که درسرمایه‌داری بحزب کمونیست تفویض میشود) در کوچکترین امور توجه دقیق نموده و مخصوصا بکوشد که

۱ـ افراد مترقی را کاملا متشکل با انضباط انقلابی و با شهامت بارآورده و

روح انقلاب و پیروزی را در آنها بیدار و قوی نماید.
۲ـ توده‌ها بوظایف تاریخی آشنا و منافع طبقاتی آنها برایشان بخوبی روشن و شرایط پیروزی و آزادی آنان را به‌بهترین وجهی آشکار سازد.
۳ـ ذخیره‌های خود را از نظر سیاسی از نظر جنگی و تعرضی از نظر غافلگیری و نبردهای پارتیزانی کاملا تربیت و آزموده کند.
۴ـ در حین انقلاب و جریان جنگ داخلی عملیات مسلحانه خود را با اعمال ترور انقلابی (در حوزه نفوذ خود) تکمیل نماید زیرا ترور انقلابی تنها وسیله‌ایست که میتوانند آرامش جبهه داخلی را در مقابل تحریکات عناصر انقلابی و دسایس مزدوران خارجی تامین کند.

فقط در صورت عملی کردن مقدمات و اقدامات بالا میتوان پیروزی جنگ داخلی را در شرایط کنونی امکان‌پذیر دانست زیرا در قرن بیستم طبقه انقلابی نه تنها مجبور است با آخرین خیزهای مایوسانه (ولی نیرومند) نیروی حریف مبارزه کند بلکه برای یك مدت نسبتا طولانی بایستی منتظر عکلس‌العمل‌های خائنانه و ناجوانمردانه دشمن طبقاتی خود (مانند خرابکاریها، تحریکات، اقدامات تروریستی ـ جاسوسیها و غیره) باشد.

همانطوریکه بعدا مشاهده خواهیم کرد انتخاب خطمشی و سیاست صحیح استراتژی و تاکتیك صحیح در پیروزی جنگهای داخلی (بخصوص جنگهای داخلی این عصر) اهمیت زیادی دارد.

۷ـ عوامل مثبت شرایط کنونی برای جنگهای داخلی

برای اینکه عناصر سازشکار از مشکلاتی که در بالا ذکر شد سو۶استفاده نکرده و تئوری عدم امکان قیام مسلحانه (و بالنتیجه جنگ داخلی) را صحیح تصور نکنند مهمترین عوامل مثبتی که در شرایط کنونی برای طبقات انقلابی وجود داشته و امکان پیروزی قیام مسلحانه و جنگ داخلی را تامین میکند در پایین مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

۱ـ همانطوریکه انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و جنگ داخلی قرن ۱۷ انگلیس ثابت میکند طبقه انقلابی در مرحله نهایی مبارزه خود موفق بایجاد نیرویی خواهد شد که از هر حیث (بخصوص از نظر ایدئولوژیکی) بر نیروی حریف برتری کامل دارد.

۲ـ هر اندازه از عمر جنگ داخلی بگذرد بهمان نسبت دارایدئولوژی دستجات ضد انقلابی تغییرات عمیقتری (بنفع طبقه مترقی) حاصل شده و افراد نظامی آنها با گروههای بیشتر به‌سوی انقلابیون متمایل و منتقل میگردند.
۳ـ در جنگهای داخلی که توده‌های (آزاد شده از قیود استثمار) برعلیه ستمگران سابق خود شروع مینماید هر روز گروههای انبوه‌تری از طبقات زحمتکش بطور داوطلب بنفع انقلابیون وارد صحنه مبارزه میشوند در حالیکه طبقات ضدانقلابی هر روز سنگرهای ایدئولوژیکی را از دست داده و مجبور میگردند احتیاجات مادی و معنوی خود را با اعمال زور و جبر تامین نمایند.
۴ـ از نظر سیاسی و اجتماعی نیز (چه در حین جنگ داخلی و چه قبل از شروع آن) ابتکار و برتری با طبقات مترقیست زیرا ترقی نیروهای مولده و عدم تطابق آنها با با روابط تولیدی که در دوره‌های قبل از انقلاب وجود خارجی پیدا میکند نه تنها عاملیست که جبرا ریشه‌های اجتماعی و سیاسی فرمانروایی طبقه حاکمه هر عصر را از داخل فاسد و سست مینماید بلکه بمنزله درختی است که پاپپای رشد خویش نیروی بیشتری بطبقه انقلابی داده و آنرا برای چیدن میوه اصلی (قیام مسلحانه) تربیت و متشکل و نیرومند میاسازد.

۸ـ نایج جنگ داخلی

نایج جنگ داخلی از سه حال خارج نیست ـ
یا ۱ـ جنگ داخلی بنفع طبقه حاکمه قدیم تمام میشود و بالنتیجه دستگاه دولتی و سازمان اقتصادی بصورت سابق باقی میماند (و این در صورتی است که اوضاع اقتصادی برای پیروزی انقلاب کاملا مستعد نشده و طبقه انقلابی واجد شرایط پیش گفته نباشد)

یا ۲ـ جنگ داخلی با پیروزی طبقه مترقی خاتمه و بالنتیجه باعث برقراری سیستم جدید اقتصادی و سازمان نوین اجتماعی میشود (و این چیزیست که اگر جنگ داخلی شرایط لازمه را در خود مستتر داشته باشد بدون شك موقتی بتحصیل آن خواهد شد).

یا ۳ـ جنگ داخلی منتج بتجربه همیشگی اراضی منقسمه بین دو نیروی مبارز یك کشور و بالنتیجه در هر منطقه یکنوع حکومت برقرار میشود. این قضیه در موقعی روی داده (یا خواهد داد) که ۱ـ تکامل اقتاصادی در دو منطقه مزبور بکلی نامتساوی و غیر متعادل باشد (و در اینصورت در یك منطقه سیستم اقتصادی جدید و مترقی حکمفرما و با تمام مظاهر خود شروع بع‌تکامل میکند و در منطقه دیگر سیستم اقتصادی بحالت سابتی مانده و به‌نتیجهع بیك سرزمین عقب‌مانده‌ای تبدیل میگردد) ۲ـ مناطق مزبور از نظر ملیت کاملا متفاوت باشند (که در چنین موردی نوع حکومت آنها بسته بکیفیت طبقه قیام کننده میباشد).

بطور خلاصه باید گفت که در جنگهای داخلی سازمان و تشکیلات اجتماعی نیروهای نظامی متخاصمین متدوتاکتیك جنگی این نیروها از جمله عواملی هستند که جنبه آنها نه تنها وابسته بخصوصیات اجتماعی طبقه‌ایست که صف مترقی و انقلابی جنگ داخلی را تشکیل میدهد بلکه مربوط بهکیفیت آن پایه‌های اجتماعی است که عامل موثر جنگ داخلی بوده و در حین این جنگ بر نیروهای متخاصم متقابلا تاثیر مینماید.

۹ـ تکامل سرمایه‌داری جبرا منتهی بجنگ داخلی میگردد

در اجتماع سرمایه‌داری (بخصوص در مرحله امپریالیسم) در نتیجه بروز جنگهای متناوب و طولانی جنگهای داخلی شرایط مخصوصی پیدا میکند بدینمعنی که از یکطرف تضاد شدید نیروهای مولد با روابط تولیدی شرایط را برای رشد پرولتاریا و نفوذ ایدئوژی انقلابی در افراد این طبقه کاملا آماده مینماید و از طرف دیگر جنگهای امپریالیستی (که معلول تشدید و تکامل همین تضاد است) باعث ضعف جبهه داخلی و خارجی کشورهای سرمایه‌داری گردیده و

پیروزی سوسیالیسم را در یك کشور واحد سرمایه‌داری امکان‌پذیر میگرداند. ولی انقلاب سوسیالیستی که عامل سقوط بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم و شرط برقراری سیستم سوسیالیستی تولید و عملی کردن فرمانروایی پرولتاریا میباشد بطور قطع و اجتناب ناپذیر یك جنگ داخلی شدید و نسبتا طولانی را با خود ایجاد میکند.

چرا؟

برای انیکه بورژوازی شکست خورده برای بقای فرمانروایی سیاسی خود از عقب ماندگی توده‌های غیر متشکل و کمکهای مسلحانه خارجی حداکثر استفاده را نموده و در راه این منظور از هیچ عمل پست و تهمت و افترای ننگینی خودداری نمخواهد کرد.

لنین ضمن اشاره باین حقیقت محرز که «سیر تکاملی اجتماع سرمایه‌داری بطور قطع بانقلاب پرولتری و برقراری اجتماع سوسیالیستی منجر میگردد» مینویسد «از نقطّه نظر سیر مترقی تکامل از نقطه نظر طبقه پیشرو فقط جنگ بر علیه بورژوازی است که میتوان آنرا بطور ابژکتیف در برابر جنگ امپریالیستی بورژوزای در برابر جنگ مرحله عالی تکامل سرمایه‌داری است که پرولتار یا برای تحصیل حکومت بر علیه بورژوازی بآن متوسل میشود همان جنگ داخلی است که جنبش مترقی شدید بدون آن امکان پذیر نمیباشد»

(لنین)

قسمت دوم

جنگ داخلی از نظر طبقات

جنگ داخلی طبقه روستا ـ جنگ داخلی بورژوازی ـ جنگ داخلی پرولتاریا

***

۱ـ جنگ داخلی طبقه روستا

در متنوع‌ترین شرایط تاریخی در تمام رژیمهای اجتاعی و سیستمهای اقتصادی نهضت جنگی طبقه روستا بفرمهای گوناگون در صحنه جنگهای طبقاتی تظاهر کرده است.

۱ـ گاهی طبقه روستا نیز محرکه اصلی و صفوف مقدم جنگ داخلی را تشکیل میداده.

۲ـ زمانی جنگ داخلی این طبقه مانند یك جزیی از جنگ داخلی در سایر طبقات متظاهر میشده.

۳ـ در پاره‌ای مواقع دیده میشود که طبقه نامبرده با طبقات مختلفه و دستجات غیرمتجانس اجتماعی درآمیخته و بنابر شرایط اقتصادی خویش بنفع این و آن وارد صحنه جنگ داخلی گردیده است.

(مانند جنگ روستاسی آلمان در ۵۲۵ نهضت روستایی انقلاب کبیر فرانسه جنبش روستایی در انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب کبیر روسیه)

چون در دوره فئودالیسم بخصوص در جنگهایی که بورژوازی برای متلاشی کردن سیستم اقتصادی فئودال نموده نهضت روستایی تاثیر مهمی در سرنوشت جنگهای داخلی داشته و اکثرا نیروی محرکه این جنگها را تشکیل میداده است لذا بحث خود را منحصر به‌تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و اجتماعی و چگونگی جنگ داخلی طبقه روستا (در این دوره) مینمایم.

اوضاع اجتماعی و اقتصادی استثمار شونده و استثمار کننده این دوره تقریبا بقرار زیر بوده است

۱ـ سینورها برای بالا بردن درآمدهای سرشار خود از شرایط اقتصادی جدید کاملا استفاده نموده و ضمن تشدید استثمار و بیکاری روستاییان مغلوك (سرف‌ها): میکوشیدند از یکطرف بوسیله افزایش اقساط و اجاره خود امتیازات روستاییان نیمه آزاد را منهدم ساخته و آنها را بسرف تبدیل نمایند و از طرف دیگر بوسیله تمرکز و تصاحب ابزارهای حیاتی اقتصادیات روستایی زمین‌های عمومی را بلااستفاده گذارده و بدینطریق روستاییان آزاد را محدود و اراضی آنرا تصاحب کنند.

۲ـ سینورها با تمام قوا سعی میکردند با استفاده کامل از حقوق فئودالی خود ترقی اقتصادیات روستایی کشاورزان ثروتمند را متوقف و آنرا تحت‌اشعاع ترقی اقتصادیات روستایی خود قرار دهند.

۳ـ رشد روابط تجارتی و پولی و بتدیل زمین بکالا از یکطرف ترقی مانوفاکتورهای فئودال از طرف دیگر طبقه روستا را مندرجا بدو دسته

۱ـ ثروتمندان و سرمایه‌داران دهات که پاپپای ترقی مانوکتورهای فئودال و رشد بورژوازی شهری رو بتجزیه و تحلیل میرفت.

۲ـ فقیران دهات که مترادف با ورشکست شدن دسته اول بر عده آنها افزوده‌تر میشد.

تقسیم و تضاد این دو طبقه را تشدید میکرد.

۴ـ روستاییان منلوك و نیمه آزاد (و حتی در یك مرحله معینی از تکامل فئودالیسم) اکثر روستاییان آزاد در نتیجه محرومیت‌های سیاسی و نداشتن وسایل تولید از چهار سمت (۱ـ استثمار روزافزون سینورهای فئودال ۲ـ فشار طاقت‌فرسای سرمایه‌داران شهری ۳ـ تحمیلات مامورین دولتی بنام اخذ مالیتهای روزافزون ۴ـ اخاذیهای جابرانه کلیساهای محلی) تحت فشار تحمل ناپذیری قرار گرفته و در شرایط فوق‌العاده سختی زندگی می‌کردند.

کیفیت و نتیجه جنگهای داخلی روستایی این دوره را میتوان از خصوصیات چهارگانه زیر درك نمود

۱ـ روابط روستاییان محلی در جریان کار و تولید محدود و ضعیف بود.

۲ـ برای برقراری ارتباط نزدیك بین روستاییان نقاط مختلفه یك کشور پایه‌های تولیدی بحد لزوم ایجاد نشده بود.
۳ـ بین افراد طبقه روستا از نظر (روابط داخلی طبقاتی) تضادهای نسبی شدیدی وجود داشت.
۴ـ در نتیجه نقایص اقتصادی و اجتماعی نه تنها بین تمام دستجات این طبقه نه تنها بین کلیه روستاییان یك کشور هماهنگی و صمیمیت کامل وجود نداشت بلکه حتی در بین روستاییان محلی هم اشتراك منافع و بالنتیجه اتحاد و وحدت جدی طبقاتی نمیتوانست وجود خارجی پیدا کند.
خصوصیات چهارگانه بالا باعث شده بود که مبارزات و نهضتهای روستایی در تمام ادوار تاریخی قرن ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ مستقل از یکدیگر و بطور جداگانه شروع گردد. جنبشهای انقلابی روستاییان اروپای غربی که از اواخر قرن ۱۵ با سوزاندن قصرهای اشرافی ـ کشتن اشراف و استنکاف از انجام اوامر سینورها آغاز شد در سال ۱۵۲۵ بجنگ کبیر روستایی منتهی گردید.
در این جنگ که بیش از دو سوم آلمان را فرا گرفت نه تنها تمام افراد طبقه روستا (از متمول گرفته تا فیر) شرکت نمودند بلکه عناصر ناراضی بورژوازی و کارگران شهری نیز (که در صنایع فئودال مشغول کار بوده و پایه‌های طبقه پرولتاریای فعلی را تشکیل می‌داد) بقیام‌کنندگان پیوستند.
اوضاع نظامی و کتیك جنگی مبارزین این دوره بقرار زیر بود:
۱ـ اسلحه گرم بطور کلی (چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی) باندازه‌ای ترقی نکرده بود که نقش مهم و موثری در جنگ داخلی بازی کند.
۲ـ داشتن و حمل اسلحه سرد که موثرترین اسلحه جنگ را تشکیل میداد برای تمام افراد آزاد و مجاز بود و ساختن آنها نیز هیچگونه اشکالی در برنداشت.
۳ـ ارتش سینورهای فئودال از حیث عده محدود و از نظر فرماندهی نیز دارای سازمان واحدی نبود و بیشتر افراد آنرا مزدوران شهری و دهاتی تشکیل میداد.
۴ـ قسمتی از افراد طبقه روستا بفنون جنگی عصر خود آشنا و بخوبی میتوانستند در مقابل افراد ارتش فئودال عرض اندام نمیاند.

۵ـ اسلحه مبارزین کماویفا یکسان و یکنواخت بود.
۶ـ تضادهای خانوادگی و تناقضاتی که در بین اشراف فئودال وجود داشت اغلب منتهی بجنگ داخلی طبقاتی بین آنها میشد تکرار این جنگها از یکطرف جبهه فئودالها را ضعیف مینمود و از طرف دیگر اشراف فراری و ناراضی را بطرفداری از روستاییان وارد عمل میکرد.
ولی همانطور که میدانیم جنگ کبیر روستایی قرن ۱۶ با وجود شرایط مناسب و مثبت بالا معهذا دچار شکست شد علاوه بر سر ملیکه در بالا تحت عنوان (خصوصیات چهارگانه) شرح داده شد علت شکست طبقه روستا قبل از هرچیز معلول این بوده که

۱ـ فقدان اشتراك منافع در بین افراد روستا موجب بروز اختلافات تاکیتیکی آنها میشد.
۲ـ بواسطه نبودن مراکز فرماندهی قسمت اعظم واحدهای مسلح این طبقه بنا بمیل و اراده خود در صحنه عملیات جنگی شرکت مینمودند و بهمین جهت نه تنها غالبا نقاط مهم استراتژیکی را از دست داده و محاصره میشدند بلکه در ضمن حمله نیز با سایر جنگجویان طبقه خود اصطکاك نظر پیدا کرده و بمشاجره و حتی مبارزه میپرداخت.
۳ـ بورژوازی که تازه ترقی خود را شروع کرده بود ابتدا نسبت بنهضت انقلابی و جنگ داخلی طبقه روستا اظهار همدردی مینمود ولی در مرحله نهایی روی شرایط اقتصادی تغییر رای داده و تقریبا در صف مخالفین نهضت درآمد.
۴ـ ضعف اقتصادی و سیاسی نطفه‌های اولیه پرولتاریا که در تعرضات انقلابی خود غالبا رل دنباله‌داری را در طبقه روستا بازی میکرد باین دسته اجازه نمیداد که در نهضت روستایی نقش موثری بازی نماید.

بعبارت ساده‌تر

آنقدر که پراکندگی سازمانی و اختلاف نظر طبقه روستا در شکست این طبقه موثر بود اقدامات و حملات سینورهای فئودال تاثیری نداشت.

******

نهضت روستایی پوگاچف (که در سال ۱۷۷۳ـ۱۷۷۴ در جنوب روسیه

(قسمت اورال و ولگا) شروع و تمام نقاطیراکه شرایط اقتصادی آنها برای رشد نهضت مساعد بود فراگرفت) در ردیف جنگهای داخلی درجه اول بشمار میرود.
از عناصریکه در این نهضت شرکت و نقش نسبتا مهمی در جریان جنگ داخلی بازی کردند قزاقهای اورال و کارگران کارنخانجات جنوبی این منتطقه را میتوان نامبرد. کارگران و قزاقهای قیام کننده هسته مرکزی قیام بوگاچف را تشکیل داده و ضمن منظم کردن سازمانهای نظامی احتیاجات جنگی این قیام را نیز کاملا تامین میکردند. رابطه مستقیم قیام کنندگان با کارخانجات فلزکاری تهیه مواد جنگی این قیام را نیز کاملا تامین میکردنند.
رابطه مستقیم قیام‌کنندگان با کارخانجات فلزکاری تهیه مواد جنگی و توپهای بزرگ را برای انقلابیون تسهیل نمود بطوریکه در بعضی نقاط اسلحه توده‌های اخیر کیفاوکما بر سلاحهای نیروی دولتی برتری پیدا میکرد.
قیام پوگاچف با سوزاندن قصرهای اشراف و ویران نمودن املاك آنان شروع و در مرحله بدوی موفقیت کاملی
پیدا کرد زیرا در اندك مدتی توانست نیروهای دولتی را یکی پس از دیگری متواری و بسوی قفقاز و نیژنی گرود و مسکو پیشرفت نماید.
موفقیت درخشان انقلابیون جنب و جوش شدیدی در بین توده‌های تمام روسیه پدید آورد بطوریکه هر روز توده‌های انبوه‌تری بنیروی پوگاچف افزوده میشد و عده بیشتری از قوای دولتی به انقلابیون میپیوست.
ولی این قیام نیز بدون اینکه بتواند هدف خود را عملی و اصول مملو کیت روستاییان را ملغی سازد متلاشی شد اگر از اختلافات فنی و تناقضات نسبی طبقاتی شرکت کنندگان بگذریم و خبطهای تاکتیکی فرماندهی قیام را نادیده بگریم علل شکست نهضت بوگاچف هم مانند عللی بود که در ۱۵۲۵ عوامل شکست جنگ کبیر روستایی آلمان را تشکیل میداد.

خلاصه

تمام این جریانات نشانه‌های بارزی است که از فقدان برنامه و وحدت تاکتیکی از فقدان اشتراك منافع و ارتباط طبقاتی از فقدان روابط محکم و صمیمیت افراد طبقه روستا حکایت میکند.

شکست قیامهای طبقه روستا در ۱۵۲۵ و ۱۷۷۴ نشان میدهد که اختلافات داخلی این طبقه بزرگترین مانع پیروزی روستاییان را در جنگهای داخلی تشکیل میدهد.
انقلابات قرن نوزدهم فرانسه و قرن بیستم روسیه ثابت کرد که طبقه روستا فقط هنگامی میتواند در جنگهای داخلی پیروز شود که بعنوان کمك و متحد طبقه مترقی داخل عملیات شده و تحت رهبری طبقه اخیر قرار گیرد.
جنگ داخلی ۱۹۲۱ـ۱۹۱۸ روسیه یکبار دیگر پیش‌بینی‌های علمی مارکس و گفته‌های انگلیس و لنین را مبتنی بر اینکه (طبقه روستا فقط برهبری طبقه مترقی میتواند منافع طبقاتی خود را تامین و تحصیل نمایند) تایید و مدلل نمود که اتحاد طبقاتی روستا و کارگر یکی از شرایط اصلی پیروزی نهایی این دو طبقه میباشد و تحکیم این اتحاد عالم مهمی است که در آزادی نهایی توده‌های زحمتکش از چنگال طبقات استثمار کننده نقش اساسی بازی میکند.

۲ـ جنگ داخلی بورژوازی

بورژوازی مترقی که از هسته اجتماع فئودال خارج و در دامن این طبقه پرورش یافته است در یك مرحله از تکامل خود (یعنی در هنگامیکه تضاد بین نیروی مولده جدید و روابط تولیدی فئودال مانع از ترقی بورژوازی میشد) مجبور گردد بمنظور انهدام فرمانفرمائی اجتماع فئودال و لغو امتیازات این رژیم بمنظور برطرف کردن موانعقی که در راه تکامل روابط تولیدی سرمایه‌داری وجود داشت علنا قیام نموده و بر علیه اربابهای فئودال بجنگهای داخلی توسل جوید.
از یکطرف علاوه بر بورژوازی تمام طبقات ستمکش و از روستا و پیشه‌ور گرفته تا صنعتگر و تاجر جزء) در الغاء مقررات فئودال جداً ذینفع و ذیعلاقه بودند از طرف دیگر خود بورژوازی (که در آنموقع هم شامل یك اقلیت معدودی بود) آنقدر قدرت نداشت که بتنهایی در برابر سینورهای فئودال صف‌آرایی نموده و دشمن طبقاتی خود را معدوم سازد.
عدم توانایی بورژوزای در مقابل فئودالها باعث شد که دست این طبقه برای اتحاد و اتفاق بسوی توده‌های زحمتکش دراز و بوسیله انتخاب ایده مجلس

شورایملی و مجلس سنا (که نسبت باصول استبدادی فئودال برای طبقات پایین سودمندتر و مترقی‌تر بود) توجه آنها را بمبارزه علنی و مسلحانه جلب نماید.
شرایط اقتصادی و اجتماعی فئودال به‌بورژوازی امکان داد که در مبارزات خود از پشتیبانی تمام طبقات کثیرالعده اجتماعی برخودِ اروپا سرعت مواضع حساس سینورها را تصرف کند.
ولی بورژوزای با تمام مظاهر ترقیخواهانه خود یك طبقه (استثمار کننده)ای بیش نبود و بهمین جهت نمیتوانست تا آخرین مرحله عمل خود از پشتبانی طبقات استثمار شونده برخودار شود و چون تقسیم حکومت سیاسی نیز با منافع اقتصادی بورژوازی تباین داشت لذا این ظبقه با هرگونه ترقی سیاسی طبقات دیگر (که ممکن بود منتهی بعمل تقسیم قدرت دولتی گردد) مخالفت میکرد.
بدینجهت کمك عملی توده‌های استثمار شونده از یکطرف باعث پیروزی سیاسی و اقتصادی بورژوازی میگردید ولی از طرف دیگر حصول مقاصد و هدفهای اصلی را برای این طبقه دچار اشکال میساخت و فعالیت ضد فئودالی آنرا در کشاقوس تناقضات طبقاتی میانداخت زیرا متحدین بورژوازی در حین مبارزه خود از حدودی که سرمایه‌داری برای آنها قائل شده بود فراتر رفته وسعی خود را بحل و فصل منافع طبقاتی خویش مصروف و بدون اینکه اساس فئودالیسم را ریشه کن نمایند از استراتژی انقلابی خود منحرف گردد.
تاکتیك ننگین سازشکاری (بورژوازی برای رهایی از رادیکالیسم متحدین اساسی خود بدان متوسل میشود) معرف این حقیقت محرز است که سرمایه‌داری نه تنها قادر نیست به تنهایی شرایطی را که با منافع او متضاد میباشد منهدم سازد بلکه (همان طوریکه بعدا خواهیم دید) در یك مرحله از تکامل خود جبرا با دشمنان طبقاتی خود ائتلاف نموده و جبهه واحدی را در برابر طبقات استثمار شونده تشکیل میدهد.
بنابراین روستا و خرده بورژوازا در همان دوره‌های اولیه تکامل کاپیتالیسم مجبور میشوند ضمن مبارزه با خصم دیرین خود (سینورهای فئودال) برضد

بورژوازی نیز قیام نماید.
ضمنا بایستی در نظر داشت که تناقضات حاصله در شرایط مبارزاتی بورژوازی و سازشکاری سرمایه‌داران صنعتی با اربابهای فئودال در جنبه‌های انقلاب و جنگ داخلی بورژوازی چندان تغییری نمیدهد و در عملی کردن منظور این طبقه یعنی (مرتفع ساختن موانع تکامل سرمایه‌داری) نقش مهمی بازی نمیکند زیرا تمام توده‌ها و طبقات استثمار شونده و مترقی در تکامل سرمایه‌داری کاملا ذینفع میباشند و برای تسریع این قضیه از هیچگونه مساعدت و کوششی کوتاهی نمیکنند.
ترقی سرمایه‌داری نیز بنوبه خود بر جنگ داخلی این طبقه متقابلا تاثیر میکند دولت بورژوازی فقط وقتی میتواند شرایط را کاملا برای توسعه اقتصادیات ملی و بسط تقسیم اجتماعی کار مستعد سازد که در سرزمینهای وسیعتری نفوذ نماید مسئله اخیر نیز میسر نخواهد بود مگر هنگامیکه پراکندگی ارضی زمان فئودال بکلی معدوم گردد.
بنابراین اگر در یکمرحله از تکامل فئودالیسم شرایط اقتصادی طوری بود که طبقه روستا نمیتوانست جنگ داخلی خود را از صورت محلی خارج نماید برعکس در مرحله دیگر فئودالیسم در مرحله‌ای که رژیم فئودال دوره احتضار خود را طی میکند) اوضاع طوری تغییر پیدا مینماید که مبارزات طبقاتی از حال پراکندگی خارج و جبرا جنبه (ملی) بخود میگیرد.
(جنگ داخلی بورژوای بخصوص در موقعی کاملا بفرم (ملی) تظاهر میکند که اراضی مورد لزوم تکامل بورژوازی تحت نفوذ چند دولت مختلف قرار داشته باشد).

....

مهمترین جنگهای داخلی بورژوازی بترتیب عبارتند از

ـ جنگ داخلی اسپانیا

ابتدایی‌ترین جنگ داخلی ملی بورژوای جنگیست که مدت چهل سال (۱۶۰۹ ـ ۱۵۶۸) بین هلندیها Netherlands (که مترقی‌ترین بورژوازی آن عنصر اروپا بود) و سلطنت اسپانیا (که قویترین دولت فئودال آنزمان بشمار میرفت). جریان یافت. عملیات پارتیزانی که از سال ۱۵۶۸ بین نیروهای

متضاد بالا شروع شد متدرجا تمام نقاط اسپانیا را فراگرفت و بیك جنگ بزرگ داخلی مبدل گردید.
در اینموقع از یکطرف ایدئولوژی مترقـی بورژوازی نمیتوانسـت در نقـاط جنوبی اسپانیا (که تحت تسلط فئودالیسم نیرومند محلی قرار داشت) بطور حساسی موثر واقـع شود و از طرف دیـگر نهضـت کارگری و جنبشهـای دمکراتیك کارگران روزبروز وسیعتر میشد و برای بورژوازی صنعتی ایالات جنوبی اسپانیا تولید هراس و وحشت مینمود.
در نتیجه حکمفرمایی این شرایط متناقض (و منفی) جنگ داخلی اسپانیا با فتح دولت فئودال این شکشور بپایان رسید.
نتیجه جنگ داخلی اسپانیا این شد که بورژوازی نقاط شمالی این کشور (که مرکز انقلابیون و صحنه عملیات جنگی آنها شده بود) روابط نزدیـکی با یکدیگر برقرار و دولت مستقلی را تشکیل دهند و با کمك کشورهای خارجی ارتش منظم و نیروی دریایی منظمی بوجود آورده و رویهمرفته جمهـوری بورژوازی ممالك متحده را که امروز بنام (هلند) معروف است ایجاد نمایند.
جنگ داخلی نیمه قرن ۱۶ اسپانیا در مرحله نهایی بفرم جنگ مذهبی تظاهر نمود زیرا فئودالها برای شکست دشمن و قوی و نیرومند خود از تبلیغات مذهبی استفاده کامل نموده و برای تحریك توده‌های عقب مانده (کلیسا) را مانند حربه اصلی خود وارد صحنه عملیات کرد.

۲ـ جنگ داخلی انگلستان

جنگی که در حین انقلاب کبیر انگلستان بین (شاه) و (پارلمان) درگرفت یکی از مهمترین جنگهای داخلی بورژوازی بشمار میرود.
در این جنگ (که در سال ۱۶۴۲ ابتدا از طرف پادشاه شروع شد) پارلمان انقلابی موفق گردید با استفاده از شرایط مناسب اقتصادی زمام امور را از دست سلطنت استبدادی گرفته و آپارات کهنه دولتی را بنفع خود وارد جریان نماید.
گرچه در بدو عمل ارتش شاه چه از نظر کادر افسری و چه از نظر سوارنظام بر ارتش انقلابیون برتری کامل داشت ولی در سال ۱۶۴۵ بمناسبت تقویت

بورژوازی جزء در نتیجه رفرمی که کرومول در ارتش بعمل آورد قسمتهای نظامی شاه برتری خود را از دست داده و دچار شکست فاحشی گردیدند.
در این جنگ ملاکین بورژوازی و تجار عهده‌دار (رهبری) نیروهای انقلابی بودند این دو طبقه در نخستین سالهای جنگ داخلی اکثریت پارلمان را در دست گرفته و متفقا (در حالیکه اسما حکومت شاهی را برسمیت شناخته و نسبت به سلطنت با نظر موافق تظاهر میکردند) با شدیدترین وجهی بر علیه شاه مبارزه و بالاخره در سال ۱۶۴۵ موفق شدند منظور خویش را عملی و دشمن خود را خلع نمایند.
جنگ داخلی بورژوازی انگلستان با تار و مار شدن رویالیستها (سلطنت طلبان) و تسخیر اسکاتلند (که رل مهمی در جریان جنگ داخلی انگلستان بازی کرده بود) و تصرف ایرلند (که مجبور شد برای جبران غرامت جنگ داخلی قسمت مهمی از ساکنین خود را بدون زمین بگذارد) خاتمه پذیرفت.
این جنگ نیز مانند جنگ داخلی اسپانیا در جریان عمل به‌فرم مذهبی ظاهر شد.

۳ـ جنگ داخلی فرانسه

جنگ داخلی بورژوازی در دوران انقلاب کبیر فراسنه با طرز روشنی صفات و خصوصیات خود را روشن ساخت.
در اولین مرحله این جنگ صفوف متنوع بورژوازی در نتیجه صمیمیت و وحدت کامل توانستند در مقابل دشمنان قوی و متعدد خود (سلطنت استبدادی اشراف و درباریان مداخله کنندگان خارجی) جبهه نیرومندی بوجود آورد و با نهایت شدت مشغول نبرد گردند. ولی هرچه بر شدت و وسعت انقلاب افزورده میشد اختلافات طبقاتی جبهه انقلابیون نمودارتر و تزلزل آنها بیشتر میگردید بطوریکه در یك مرحله از تکامل انقلاب منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی بزرگ کاملا بخطر افتاد و بالنتیجه این طبقه در جزو صفوف ضدانقلابیون قرار گرفت.
جنگی که در حین انقلاب کبیر فراسنه بر علیه دستجات ضد انقلابی شروع گردید از دو راه توسعه پیدا نمود.
یکی بوسیله قیامهای توده‌ای و دیگری در نتیجه مبارزه بورژوازی جزء با

ضدانقلابیون.
از یکطرف قیامهای مسلحانه‌ایکه کارگران و بورژوازی جزء (که در جران تولید با هم نزدیك و متحد شده بودند) بر علیه دولت شروع نمودند و کوششهای پر زد و خوردی که این دستجات برای تغییر دولت از خودشان نشان داند باعث شد که جنگ داخلی بورژوازی عمیقا وسیع شده و بورژوازی بفاصله نزد یکی از حکومت سیاسی قرار گیرد. مثلا
در ۱۰ اوت ۱۷۰۲ بورژوازی جزء پاریس موفق گردید با کمك کارگران انجمن شهر محل را منحل و تشکیلات خود را بفرم (کمون انقلابی) جانشین آن نموده وایده جمهوری را انتخاب کند.
از طرف دیگر نزدیکی بورژوازی جزء بحکومت سیاسی منافع بورژوای بزرگ صنعتی و تجارتی را سخت مورد تهدید قرار داد و موجب گردید که این دو دسته با سلطنت طلبان و اشراف و روحانیون متحدا جبهه نیرومندی را در مقابل حریف فاتح خود تشکیل بدهند.
بالاخره در سال ۱۷۹۳ قریب شصت نفر از ۸۰ نفرنمایندگان پارلمان فراسنه اعتصاب نموده و توانستند با کمك جدی واحدهای نظامی انقلابیون جنگ داخلی را با پیروزی خود خاتمه بدهند.
یکی از عملیاتی که در پیروزی انقلابیون و فتح جنگ داخلی بورژوازی نقش مهمی بازی نمود (ترور) بود که بروژوازی جزء توانست با نظم و انتظام صحیحی بر علیه متنفذین برزگ و اشرافیون درباری از آن استفاده کامل نماید.
ارتش انقلابی فرانسه پس از قلع و قمع نیروهای ضدانقلابی داخلی عملیات خود را وسعت داد و بر علیه بلوکهای خارجی (که در جریان جنگ داخلی با ضد انقلابیون تشریك مساعی مینمودند) وارد جنگ گردید و موفق شد سرزمینهای جدیدی را اشغال و مقامات فئوذدالی را در آنها لغو و رژیم جمهوری را استوار سازد.
بدینطریق جنگ داخلی انقلاب کبیر فرانسه نه تنها اولین جنگی بود که بورژوازی در آن موفقیت کامل حاصل نمود بلکه نخستین جنگی بود که دامنه آن از حدود داخلی یك کشور خارج و جنبه بین‌المللی بخود گرفت. لنین در

اینمورد مینویسد.
«هنگامیکه ناپلئون بوسیله اسکرت بعضی از کشورهای ملی و بزرگ و قابل سکنی اروپا که از مدتها پیش بهم پیوسته بودند امپراطوری فرانسه را تشکیل داد در آنموقع از جنگهای ملی فراسنه جنگهای امپریالیستی نتیجه شد و جنگهای اخیر نیز بنوبه خود باعث ایجاد جنگهای آزادیخواهانه بر علیه امپریالیسم ناپلئون گردید.»
پیروزی جنگ داخلی بورژوازی فرانسه قبل از هرچیز معلول از کانیزاسیون ارتش انقلابی و عملیات این ارتش بود.
تجربه انقلاب بزرگ فرانسه برای نخستین بار ثابت کرد که ارتشهای مزدور فئودال نمیتوانند برای حکومت انقلابی بورژوازی نقطه اتکایی احداث نمایند زیرا کادرهای افسری اینگونه ارتشها از اشرافیون و درباریان تشکیل میشد و بهمین جهت ممکن بود در همان حینی که بورژوازی بزرگ بصفوف ضدانقلاببیون پیوسته و دستجات دمکراتیك نزدیك حکومت سیاسی میرسند خیانت نموده و برای حفظ نفع طبقاتی خود بر علیه انقلابیون قیام کند (مانند خیانت لافیت و دوموریه).
اساسا در جلو ارتش انقلابی قبل از هرچیز دو ماموریت مهم قرار دارد یکی حفظ نیروهای انقلابی از تعرضات ناگهانی قوای مسلح ضدانقلابیون دومی - تامین منافع اصل و پیروزی اصلی دستجات مترقی.
در جنگهایی که بورژوازی مترقی بر علیه فئودالها و متحدین خارجی آنها مینمود و اغلب در زیر لوای «میهن‌پرستی» و «حفظ وطن» صورت میگرفت ارتش قدیم و سربازان مزدور بدرد نمیخورند و روی همین اصل بورژوازی فرانسه در جریان انقلاب تصمیم گرفت تشکیل واحدهای نظامی خود را براساس داوطلبین آغاز نماید و با وضع قوانین نظام وظیفه صفوف جنگی خود را تکمیل و وسعت دهد.
بورژوازی برعکس فئودال که کادرهای افسری ارتش خود را منحصر باشراف‌زادگان و درباریان نموده بود تصمیم گرفت درهای فرماندهی را بروی کلیه طبقات باز نموده و رسیدن بمقام افسری را مستلزم طی مراحل مختلفه خدمتی بکند:

اجرای قوانین نظام‌وظیفه به‌بورژوازی امکان داد که ارتش خود را تا ۸۰۰ هزار نفر تحت‌السلاح بالا ببرد و از این حیث رکورد کمی تمام فرمهای ارتشی قبل از خود را شکسته و بر ارتشهای معاصر نیز برتری کامل حاصل نماید. ارتش انقلابی بورژوازی فرانسه که از لحاظ کمیت بمراتب از ارتش حریف بزرگتر بود موفق شد از نقطه نظر تاکتیك و استراژی نیز خصم خویش رجحان پیدا کند و با استفاده از تفوق کمی مواضع انقلابیون را یکی پس از دیگری تصرف نماید.

....

هرچه بقرن بیستم نزدیکتر میشویم بهمان نسبت جنگهای داخلی بورژوازی علیرغم میل این طبقه بیشتر جنبه رادیکال بخود میگرید زیرا خطر رسیدن دستجات خرده‌بورژوازی به‌دستگاه دولتی شدیدتر میشود بخصوص از ربع چهارم قرن نوزدهم ببعد از یکطرف توسعه نهضت انقلابی کارگران که سعی میکنند ضمن انجام انقلاب بورژوازی مسائل طبقاتی مختصه بخود را نیز حل کنند و از طرف دیگر تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد باعث شده است که بورژوازی تمام صفات انقلابی خود را از دست بدهد.

در قرن بیستم هرگونه «آزادی» بورژوازی بوسیله طبقه کارگر عملی میشود. ولی «قانون مبارزه» پرولتاریا مجبور میکند که در ضمن باز کردن راه ترقی بعدی سرمایه‌داری بمحض تغییر تاکتیك بورژوازی اسلحه خود را بر علیه این طبقه بکار اندازد. (حتی در تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه نیز وقوع این قضیه بطور روشنی نمایان و هویدا است).

امروز بورژوازی اتحاد با دستجات فئودال اتحاد مالکین و صاحبان زمین را بر جنگ داخلی ترجیح میدهد. برای همین است که ما مشاهده میکنیم در کشورهای سرمایه‌داری فئودالهای قرن بیستم مترادف با بورژوازی خودنمایی کرده و چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی نقش مهمی در جریان امور بازی میکنند.

اگر تاریخ انقلابات بورژوازی را ورق بزنیم بطور وضوح خواهیم دید که هرچه کشورهای سرمایه‌داری دیرتر صحنه انقلاب بورژوازی واقع شده‌اند

بهمان ترتیب بورژوازی بیشتر خود را از انقلاب طبقاتی دورتر کرده و بالنتیجه نقش کم اهمیت‌تری را در انهدام آثار فئودال و جنگ داخلی بورژوازی بازی نموده است.
برای نمونه انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم. در این انقلاب از بدو شروع آن نقش رهبری بعهد پرولتاریا محول گردید و یا اینکه انقلاب بورژوازی روسیه (مانند هر انقلاب بورژوازی دیگری که روی داده یا میدهد) بمنزله یکی از عوامل اساسی تکامل سرمایه‌داری بشمار میرفت معهذا همانطوریکه لنین تشریح نموده این انقلاب برای پرولتاریا بمراتب لازمتر و سودمندتر بود تا برای بورژوازی.
لنین در «تاکتیکهای دوگانه» متذکر میشود که بورژوازی مایل نیست انقلاب او تمام آثار و بقایای فئودال را معدوم کند زیرا وجود بعضی از این آثار ارتجاعی (بخصوص سلطنت و ارتش دائمی) میتواند در مبارزه ضد پرولتری سنگرهای خوبی برای بورژوازی درست نماید.
بورژوازی کنونی مایل است انقلاب ظبقاتیش تا پایان ادامه پیدا نکند مایل است عمل تحول سازمانهای سابق بسازمانهای بورژوا - دمکراتیك با کندی انجام یابد مایل است از طریق رفورم مقاصد نهایی خود را عملی سازد تا در ضمن بتواند نهضت انقلابی کارگر را بموانع گوناگون دچار سازد.
چرا بورژوازی کنونی از اصول کهنه سلطنتی پشتیبانی میکند؟
برای اینکه در موقع مبارزه حیاتی خود این اصل ارتجاعی این فاضل متعفن فئودال را بر علیه پرولتاریا بکار ببرد. امروز ما با کمال وضوح میبینیم که سلطنت در کند کردن نهضت کارگری چه نقش مهمی بازی میکند و چگونه با کمك طبقات ارتجاعی داخلی و خارجی در خفه کردن جنبش آزادیخواهانه توده‌ها سعی و اهتمام مینماید.
همین حقایق بود که بلشویکها را واداشت تئوری رهبری پرولتاریا در انقلاب بورژوازی را انتخاب و برعکس تئوری منشویکها را تایید نماید که پرولتاریا بایستی انقلاب بورژوازی را با کمك طبقه روستا شروع و در تمام مدت انقلاب رل (رهبری) را برای خود محفوظ دارد.
شکست انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه آنطوریکه منشویکها عقیده داشتند

معلول آن نبود «که بورژوازی نقش» رهبر را تا انقلاب بازی نکرد» بلکه دلیل این شکست را قبل از هر چیز بایستی در تاکتیك پرولتاریای روسیه جستجو نمود. بایستی این حقیقت محرز را فراموش نکرد که «نبودن یك حزب کاملا پرولتری و انقلابی و فقدان اتحاد کامل بین روستا و کارگر از جمله عواملی بود که پایه‌های اولیه شکست پرولتاریای روسیه را در ۱۹۰۵ تشکسل میداد»

جنگ داخلی بورژوازی چین

نه تنها بورژوازی کشورهای مستقل بلکه بورژوازی کشورهای نیمه مستقل و مستعمره نیز در یك مرحله معینی از تکامل اقتصادی خودخواهی نخواهی پرچم جنبش داخلی را بر علیه فئودالیسم بلند میکند.

مشخصترین وجه امتیازی که بین جنگهای داخلی بورژوازی یك کشور مستقل و یك کشور نیمه مستعمره (یا مستعمره) وجود دارد مربوط بشرایط زمانی و مکانی میباشد. مثلا

از کیطرف جنگهای داخلی بورژوازی کشورهای مستقل در نتیجه آزادی عمل بورژوازی داخلی خیلی زودتر از کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) که تحت نفوذ بورژوازی بیگانه هستند شروع میشود زیرا جنگهای داخلی کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) معمولا هنگانی آغاز میگردد که شکورهای مستقل انقلاب بورژوازی خود را طی و کم و بیش مرحله بدوی سرمایه‌داری را گذرانده و سرگرم افکار و عملیات امپریالیستی هستند.

از طرف دیگر جنگهای داخلی کشورهای مستقل فقط بر علیه فئودالهای داخلی (و یا حداکثر) با فئودالهای خارجی صورت میگیرد حال آنکه بورژوازی کشورهای نیمه مستقل (یا مستعمره) مجبور است علاوه بر مبارزات سختی که بر علیه فئودالهلی داخلی مینماید بر ضد امپریالیستهای خارجی هم (که در کشور آنها دارای منافع اقتصادی و سیاسی بوده و علنا بمداخله مسلحانه یا کمك عملی بفئودال‌های داخلی مبادرت میکنند) بجنگهای شدیدی متوسل شوند. انقلابی که در سالهای ۱۹۳۷ـ۱۹۲۵ سرزمین پهناور چین را بصحنه جنگ داخلی مبدل ساخت بطور وضوح خصوصیات و صفات جنگ داخلی بورژوازی یك کشور نیمه مستقل را در دوره امپریالیسم نشان میدهد.

گرچه انقلاب بورژوازی ۱۹۰۵ روسیه نیز در مرحله امپریالیستی بوقوع پیوست ولی چین برعکس روسیه از هر سو مورد فشار امپریالیسم خارجی واقع شده بود. در چین امپریالیسم دارای منافع سرشار اقتصادی و ارتباطی میباشد و به‌همین جهت ملت چین با صلح و صفا و حتی با جنگهای ضعیف غیر توده‌ای قادر نخواهد بود دست امپریالیستهای بیگانه را از غارت اموال سکنه خود کوتاه کند.

مظالم امپریالیسم در سالهای ۱۹۳۰ـ۱۹۲۰ باندازه‌ای شدید و وسیع بود که نه تنها تمام زحمتکشان و استثمار شوندگان چین پرچم انقلاب را بر فراز این کشور برافراشتند بلکه بورژوازی داخلی نیز تا یك مرحله معینی از انقلاب شعارهای ضد امپریالیستی بلکه بورژوازی داخلی نیز تا یك مرحله معینی از انقلاب شعارهای ضد امپریالیستی انتخاب و در جنگهای انقلابی و نهضتهای آزادیخواهانه ملی بطور نزدیکی با توده‌های کارگر روستا (که هسته انقلابیون را تشکیل میدادند) همکاری و معاضدت میکرد.

جریان انقلاب و جنگ داخلی بورژوازی چین را میتوان از خلاصه زیر درك نمود. در ۳۰ مه ۱۹۲۵ در شانگهای توده‌های کارگر اعلام اعتصاب عمومی نموده و در دمونستراسیونها بزرگ هدف نیروی دولتی واقع میشود در نتیجه تیراندازی بدمونستراسیون جنبش انقلابی سراسر چین را فرا میگیرد.

در تابستان ۱۹۲۶ دولت ملی و انقلابی چین که در حیات (سن‌یات‌سن) در کانتن تشکیل شده بود موفق میشود با پشتیبانی عملی توده‌ها بعملیات جنگی دامنه‌داری برعلیه طبقات ضدانقلابی مبادرت ورزد و در این عملیات از کمك مادی و معنوی حزب کمونیست که قسمت مهمی از افراد زحمتکش چین را متشکل نموده بود برخوردار گردد.

ارتش انقلابیون در مدت کوتاهی مناطق مهم صنعتی چین مرکزی را متصرف و پس از اشغال چانشای‌اوخـان نانـکن در مارس س۱۹۲۷ با کمـك قیـام پرولترهای شانگهای این شهر مهم را نیز تصرف در میآورد.

در مرحله بدوی این عملیات نه تنها کارگران و روستاییان بلکه بروژوازی جزء و قسمتـی از بورژوازی بزرگ هم عمـلا در جنبش انقلابـی شرکت مینمایند (پیدایش حزب گمیندان که از نمایندگان کلیه طبقات بالا و پایین

چین متشکل شده بود مظهر همکاری نزدیك عناصر مختلف چین در مرحله بدوی انقلاب میباشد).
در جریان انقلاب دستجات بورژوازی از وسعت جنبش انقلابی کارگران و روستاییان متوحش شده و با کودتایی که بتحرك امپریالیست‌های انگلیسی و ژاپنی در شانگهای کانتن و سایر مراکز حساس برعلیه انقلابیون مینمایند خیانت جبران‌ناپذیری نسبت به‌پیروزی انقلاب مرتکب میگردند.
گرچه نتیجه این خیانت وظایف تاریخی انقلاب (یعنی رهایی ملت چین از مظالم امپریالیستهای خارجی درهم شکستن رژیم فئودال کوتاه کردن میلیتاریستهای داخلی از غارتگری توده‌ها) عملی نشد ولی این انقلاب باعث گردید که

۱ـ صدها میلیون‌توده‌های استثمار شونده و ستمکش چین که مدتهای مدید در خواب عفلت فرو رفته و با زور طبقه حاکمه داخلی منافع امپریالیسم خارجی را حفظ میکردند بیدار و متشکل شوند.
۲ـ ژنرالهای چینی که برای اشغال مقامات بالا به‌مزدوری بیگانه تن در داده بودند مفتضح و ماهیت آنان بر توده‌های آشکار گردید.
۳ـ نفوذ و جبهه ملی حزب کمونیست در بین توده‌ها وسیعتر و آشکارتر شود.
۴ـشرایط برای توسعه قیام آزادیخواهانه ملی مناسب و راه ترقی انقلاب هموار گردید.
۵ـ ستمکشان هند و هندوچین بیدار و افکار آزادیخواهی در آنها تقویت شود جنگ داخلی بورژوازی چین باندازه‌ای توسعه یافت و تا حدی اهمیت پیدا کرد که امپریالیستهای خارجی مجبور شدند علناً قوای مهمی در این کشور متمرکز و بدست میلیتاریستهای داخلی و با کمك بورژوازی چین جبهه واحدی را در مقابل انقلابیون بوجود آورند مداخله کنندگان خارجی باین هم اکتفا نکرده و ضمن بمباران نانکن وار سال التیماتوم بحکومت ملی چین مستقیما بپرو و کاسیون پرداخته و سفارت شوروی را در پکن مورد حمله هوایی قرار دادند عوامل زیر مهمترین علل شکست جنگ داخلی چین را تشکیل میدهد.

۱ـ کادرهای افسری و مراکز فرماندهی ارتش انقلابیون اکثراً از مالکین و

سرمایه‌داران بزرگ که اغلب آنها پس از قرار گرفتن بورژوازی در ردیف انقلابیون مرتکب خیانت شدند تشکیل شده بود.
۲ـ حزب گمیندان که نقش مهمی در انقلاب بازی میکرد از طبقات مختلفی متشکل و چون منافع متضادی را حفظ مینمود لذا نمیتوانست از وحدت نظر برخوردار گردد. تضاد طبقاتی اعضاء حزب مزبور پابپای توسعه انقلاب آشکارتر شده و بالاخره منجر بانحلال آن گردید (توضیح اینکه ابتدا جناح راست و سپس سنتزالیستهاو بالاخره قمستی از جناح چپ حزب گمیندان بتدریج از حزب خارج و بصفوف ضد انقلابیون پیوستند)
۳ـ پایه‌های ارتش انقلابیون بر جنگجویان مزدور قرار داشت و با اینکه دولت اوخان کوشش زیادی در تغییر سازمان ارتش نمود معهذا موفق نشد نیروهای نظامی انقلابیون را براساس سربازان داوطلب و بسیج توده‌های جوان تشکیل دهد.
۴ـ در نتیجه مخالفت شدید حزب گمیندان تمام مجاهدات حزب کمونیست برای ایجاد هسته کارگری و روستایی در ارتش و تاسیس شوراهای سربازی و تشکیل یك هیئت مخصوص بفرم (کمیسر) مواجه با عدم موافقت شده.
۵ـ خود حزب کمونیست نیز نتوانست آنطوریکه باید و شاید بتوسعه انقلاب فلاحتی و کشاورزی کمك و معاضدت نماید.
۶ـ روستاییان و کارگران در نتیجه نواقص سازمانی فوق‌الذکر نتوانستند احتیاجات انقلاب را از نظر اقتصادیات روستایی و اقتصادیات جنگی برطرف نمایند
۷ـ در حساسترین مرحله جنگ داخلی ژنرال چانکایش ننگین‌ترین خیانتی را که تاریخ انقلاب آنرا فراموش نخواهد کرد نسبت به‌انقلابیون مرتکب شدو صفحات ننگینی در تاریخ حکومت ملی! فعلی بجای گذاشت.
هیچ فردی از افراد آزادیخواه چین تیربارانهای دستجمعی کمونیستها و کشتار بیرحمانه کارگران شانگهای وکانتن را فراموش نخواهند کرد و حملات وحشیانه ژنرالهای میهن‌پرست! این دولت را نسبت بقیام توده‌ای کانتن از یاد نخواهد برد.
پس از شکست انقلابیون نهضت کارگری از هم متلاشی شد حکومت

شوروی که از طرف توده‌های چین درنقاط مختلفه خایلفین برقرار شده بود با اعمال سرنیزه و عملیات نظامی قلع و قمع گردید.
فرمانروایی امپریالیستهای خارجی با کمك ژنرالهای داخلی بر توده‌های ستمکش چین سایه افکند و در ازاء این خوش خدمتی هر قطعه‌ای از سرزمین پهناور این کشور بین میلیتاریستهای چینی تقسیم شد.
پس از شکست نهضت توده‌های چین جنگ جدیدی در این کشور برپا گردید ولی این جنگ جنگی نبود که در پس جنبش آزادیخواهانه بوجود آید جنگی بود که بین ژنرالهای چینی (چانکایشك ـ فین‌یون‌سان ـ تان‌شن‌جی و غیره) که مدافع منافع کشورهای مختلفی (امریکا و ژاپن و انگلیس) بودند درگرفت.
ژنرالهای مزبور که هر یك ضمن حفظ منافع طبقه حاکمه مربوط بخود از منافع امپریالیستها کشورهای مختلفی مدافعه مینمودند و بالنتیجه بر مناطق مشخصی از چین حکمروایی میکردند بتحرك و کمك اربابان خارجی مملکت پرجمعیت و فقیر چین را عرضه زد و خردهای جاه‌طلبانه خود قرار دادند.
گرچه حکومت چانکایشك (که بیش از سایرین از الطاف امپریالیستهای امریکا برخوردار شده بود) توانست در مقابل انجام ماموریت‌های ملی! خود بر چین مسلط گردد ولی بطور قطع دیری نخواهد پایید که این حکومت پوشالی نیز مانند دستگاه پرابهت ماهیت صددرصد ملی! خود را آشکار و درلا مقابل سیل نهضت توده‌های آزادیخواهان درهم خرد خواهد گردید.
مظالم شدید امپریالیستهای خارجی شدت عملیات پلیسی و میلیتاریستی حکومت ملی نزدیکیی روزافزون توده‌های کارگر و روستا بیداری ملت شرایط را برای انقلاب آزادیخواهانه ملی و رشد این انقلاب تا مرحله سوسیالیستی آماده نموده است.
«کلیه این حقایق معرف اینست که انقلاب چین خاموش نشده و زنده است» (استالین)*
آری «چین انقلابی برهبری پرولتاریای خود قوای خویشرا منظم میکند و بمنظور آزادی خود برای مبارزه جدید قیام مینماید» (استالین) (همانجا)

---

*ـ از نطق ۱۹۲۹ استالین

جنگهای داخلی پرولتری

سابقا گفتیم که مبارزه طبقاتی پابپای تکامل تضاد طبقاتی رشد نموده و در یك مرحله معینی منجر بانقلاب میگردد.

جنگهای داخلی پرولتری که آخرین مرحله ترقی مبارزه طبقاتی میباشد جنگی است که پرولتاریا در حین انقلاب سوسیالیستی و یا بلافاصله پس از انقلاب جبرا بدان میادرت نموده سعی میکند از طریق آن کلیه طبقات استثمار کننده را (از سرمایه‌دار صنعتی و بورژوازی روستایی گرفته تا مالك و کلیه آثار فرمانروایی فئودال) منهمدم سازد.

برطرف کردن مقاومت طبقات فرمانفرما که بوسیله انقلاب سوسیالیستی واژگون میشوند حفظ و تحکیم فرمانروایی پرولتاریا که در نتیجه انقلاب پرولتری جانشین فرمانروایی بورژوازی میگردد تامین موفقیت بنای سوسیالیستی که برای تحول اجتماع بکمونیسم ضرورت دارد بر روی آن استوار است خلاصه متلاشی کردن سازمان سرمایه‌داری و مساعد کردن شرایط برای تحول اجتماع مرحله کمونیستی از جمله مسائلی است که هدف نهایی جنگ داخلی پرولتاریا را تشکیل میدهد.

تجربیانت طبقه کارگر کشورهای فرانسه ـ آلمان ـ مجارستان و روسیه مظهر صفات جنگ داخلی پرولتاریا و نماینده کیفیت این جنگ میباشد.

انقلاب و جنگ داخلی پرولتاریا با انقلاب و جنگهایی که سایر طبقات مترقی در مراحل مختلفه تکامل اجتماعی نموده‌اند در تمام مسائل انقلابی (از وسعت و طول زمان عملیات گرفته تا پرنسیپ و هدف طبقات) کاملا متفاوت و متماتیز است. مثلا بزرگترین انقلابات بورژوازی حتی انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فراسنه مظهر مبارزه است که در مدت کم و بیش کوتاهی بین یك طبقه مالك و استثمار کننده بر علیه مالك و استثمار کننده دیگر درگرفته است و بهمین جهت در تمام این جنگها پرنسیپ (مالکیت شخصی) بحال خود باقی و بالنتجه اصل (استثمار بشر بوسیله بشر) در تمام قضایای اقتصادی استوار مانده است.

در صورتیکه جنگ داخلی پرولتاریا جنگیست که تا یك مدت کم و بیش طولانی بین تمام طبقات زحمتکش (و آزاد شده از قید استثمار) از یکطرف و

تمام دستجات استثمار کننده و فرمانروای قدیم از طرف دیگر جریان پیدا میکند. جنگ داخلی پرولتاریا مظهر فشار خردکننده ایست که اکثریت زحمتکش بفرماندهی و راهنمایی طبقه کارگر بر کلیه پایه‌های اصلی کاپیتالیسم بر کلیه پرنسیپهای مقدس اقلیت استثمار کننده وارد آورده و بوسیله آن تمام آثار و آداب سرمایه‌داری تمام عوامل و علل استثمار را ریشه کن میسازد. بنابراین جنگ داخلی پرولتاریا جنگیست که بیش از حد شدید جنگیست فوق‌العاده بیرحمانه جنگیست که حیات یك طبقه و مرگ قطعی طبقه دیگر وابسته بنتیجه آنست.
پرولتاریا در این جنگ «که رسما بر علیه دستگاه ستمگری بورژوازی مینماید) مجبور است در موقع تخریب سازمان اجتماعی کهنه از هیچ اثر و نمود فئودالی از هیچ فرم و نوع استثمار (چه جزیی و چه کلی) چشم نپوشد مجبور است مسیر ترقی و پیشرفت خود را از کوچکترین و کم اهمیت‌ترین مانع و ردع پاك کند زیرا آزادی کامل این طبقه منوط باین اقدام است زیرا فقط در اینصورت میتواند نظر توده‌های کثیر روستا و زحمتکش غیر پرولتای را بانقلاب پرولتاریا بنای اجتماع سوسیالیستی متوجه و آنها را به‌شرکت عملی و تشویق و ترغیب نماید.
بدین طریق پرولتاریا مترداف با انهدام طبقات استثمار کننده مجبور است از طریق ملی کردن موسسات تجارتی و صنعتی از طریق ملی کردن بانکها و بنگاههای حمل و نقل تمام نقاط اتکایی را از پای بورژوازی ملی خارج کرده و مجال تنفس و رشد را از این طبقه بگیرد.
همین ماموریتهای تاریخی است که بانقلاب پرولتاریا جنبه بین‌المللی داده و طبقه کارگر را وادر میکند در جنگی که برای عملی کردن منظور خود مینماید هم بر علیه طبقات استثمار کننده داخلی و هم بر ضد سرمایه بین‌المللی قیام کند. همین وظایف مهم است که تمام کشورهای سرمایه‌دار را بر علیه انقلاب پرولتاریا وارد عملیات تجاوزی میکند. مثلا
۱ـ در جنگی که بین طرفداران ورسای و کمون پاریس روی داد دسته اول موفق شد از آلمان (که با عجله اسرای جنگی فرانسه را برای تقویت ارتش دولتی این کشور مرخص نمود کمك موثری دریافت دارد.

۲ـ فشاریکه از طرف بورژوازی مجارستان بجمهوری شوروی این کشور وارد آمد بمراتب کمتر از فشاری بود که نیروهای چکسلواکی و رومانی بفرماندهی افسران فرانسوی بعنوان کمك ببورژوازی براین جمهوری وارد ساختند.

۳ـ۳ـ طبقات ضد انقلابی روسیه پس از انقلاب کبیر اکتبر با کمك علنی اشغالگران خارجی و مساعدت مادی و جنگی بورژوازی کشورهای بیگانه توانستند در روسیه سفید تشکیلات دولتی داده و ارتش منظمی بوجود آورند. دولت ضد انقلابی روسیه سفید در تمام مدت جنگ داخلی کشور شوروی از تمام لحاظ بوسیله متفقین مجهز گردید و حتی از متخصصین جنگی (محافظین دمکراسی) برای تربیت جنگجویان مزدور و ادامه جنگهای برادرکشی استفاده کامل نمود.

ولی بایستی در نظر داشت همانطوریکه دستجات ارتجاعی و طبقه سرمایه‌دار یك شکور جنگهای داخلی پرولتاریا از استعانت عملی سایر کشورها برخوردار میشوند همانطور هم پرولتاریای هر مملکتی در جریان جنگ داخلی خود از پشتیبانی جدی پرولترهای سایر ممالك بهرمند میگردد. مثلا ۱ـ در سال ۱۹۱۹ طبقه حاکمه فرانسه بمناسبت تهدید طبقه کاگر این کشور و ترس از قیام داخلی موفق نشد نیروهای نظامی خود را برعلیه جمهوری شوروی مجارستان گسیل دارد.

۲ـ در همین سال در نیروی بحریه فراسنه که برای اشغال بنادر دریای سیاه اعزام شده بود سربازان با شورش خویش مراتب همدردی خود را نسبت به‌پرولتاریای قیام کننده اروپای باختری ابراز داشتند.

۳ـ در موقعی که روسیه شوروی با اشغالگران لهستانی در نبرد بود اکثر کارگران نبادر از بارگیری اسلحه و مهماتی که برای ارتش سفید لهستان فرستاده میشد خودداری کردند (حتی در انگلستان خودداری کارگران توسعه یافته و منجر به‌تشکیل کمیته‌های عملیات و سایر سازمانهای انقلابی گردید) بنابراین همانطوریکه بورژوازی با تمام قوا میکوشد از طبقات مرتجع سایر کشورها کمك دریافت کند همانطوری نیز پرولتاریا سعی میکند از پشتیبانی وهم دردی پرولترهای سایر ممالك برخوردار گردد.

بعبارت ساده‌تر
هر جنگی که امروز در داخل یك کشور بین نیروهای زحمتکش و طبقات ارتجاعی روی دهد بطور حتم بیك جنگ جهانی تبدیل خواهد گردید.
جنگی که پرولتاریا بر علیه اجتماع بورژوازی مینماید بمراتب مشکلتر از جنگی است که بورژوازی بر علیه فئودال نموده است زیرا دولت بورژوازی دارای سازمانهای وسیع و متعدد (ارتش ژاندارمری پلیسی) میباشد و از نیرهای نظامی کثیرالعده و وسایل حمل و نقل سریع‌السیر برخوردار است.
دولت بورژوازی سلاحهای سنگین (مانند هواپیما تانك گاز زره‌پوش و توپ و غیره) دارد که نه تنها تهیه و ساختن آنها برای پرولتاریا غیرممکن است بلکه مالکیت و حتی پنهان کردن آنها نیز امکان‌پذیر نمیباشد.
بهمین جهت است که اگر پرولتاریا نتواند قسمت مهم نیروهای ارتشی دولت بورژوازی را بطرف خود متمایل کند اگر حزب پرولتاریا نتواند باندازه لزوم در سربازان و افسران آزادیخواه نفوذ نماید فتح جنگ داخلی برای پرولتاریا فوق‌اعاده صعب و سخت خواهد بود.
معمولا جنگهای پرولتری که تا کنون بوقوع پیوسته و منجر به‌پیروزی طبقات زحمتکش شده است موقعی شروع گردیده که بورژوازی داخلی در جنگهای امپریالیستی شکست خورده‌اند.
بورژوازی در چنین جنگهایی مجبور است توده‌های کثیری را از ملت بسیج و تجهیز نماید و در طی جنگ آنها را با محرومیتهای شدید و طاقت‌فرسا مواجه سازد و با شکست خود روح عصیان و انقلاب را در آنها بیدار و تشدید کند.
وقتی بورژوازی یك کشور در جنگ با رفقای خود شکست خورد علاوه بر ضعف داخلی با تهدید نیروهایی که بمنظور حل و فصل مقاصد طبقاتی خود بسیج نموده است برخورد میکند در همین موقع است که پرولتاریا میتواند از توده‌های مجهز استفاده کرده و بورژوازی ضعیف شده را کاملا منهدم و معدوم سازد. مثلا
۱ـ جنگ ۱۸۷۱ـ۱۸۷۰ فرانسه با پروس که منجر به‌شکست نیروی فرانسه گردید باعث گردید کارگرانی که طبقه حاکمه برای دفاع از پاریس مجهز کرده بود حکومت را در دست گرفته و با تشکیل کمون اساس فرمانروایی

بورژوازی را متزلزل نمایند.
۲ـ شکست کشورهای روسیه آلمان اطریش و مجارستان در جنگ امپریالیستی ۱۸ـ۱۹۱۴ موجب تجهیز کارگران و روستاییان شده و منتهی بتعرض آنها بر علیه بورژوازی گردید.

سیاست طبقه کارگر در جنگ داخلی پرولتری

با توجه بشرایط فوق‌العاده مشکلی که پرولتاریا مجبور است در بودن آنها جنگ داخلی را ادامه دهد برای هیچکس شك و تردید بباقی نخواهد ماند که سیاست پرولتاریا و حزب پرولتری در پیروزی (یا شکست) جنگ داخلی طبقه کارگر نقش موثری بازی میکند.

پرولتاریا در نبرد شدیدیکه بر علیه طبقات فرمانروای اجتماع سرمایه‌داری مینماید خواه و ناخواه مجبور میشود برای تامین پیروزی و تحکیم پشت جبهه خویش برای شکست قطعی دشمن و عملی کردن فرمانروایی طبقاتی خود دست کمك و استعانت بسوی طبقات مختلفه استثمار شونده و ستمکش دراز نه نتها با آنها که اکثریت عظیم سکنه را تشکیل میدهند متحد و متفق گردد بلکه اتحاد واتفاق خود را تا مرحله همکاری جنگی و فعالیت و عملی انقلابی توسعه و ترقی دهد.

ولی هر دسته از توده‌های زحمتکش غیر پرولتری نیز بنوبه خودداری ماموریت‌های مشخص و معینی هستند که از نظر تاریخی با وظایف پرولتاریای وجه اشتراك نسبی دارد.

پرولتاریا برای آنکه اتحاد خود را باین توده‌ها عملی کند بایتیستی این «ماموریتها» را مورد بررسی قرار داده و با توجه بتاکتیك اساسی خود برای حل و فصل آنها سیاست مدبرانه‌ای اتخاذ نماید و برای دفاع منافع متحدین خود عملا وارد فعالیت جدی و آشکارا شود.

لیکن برتری کمی متحدین پرولتار یا نبایستی در هیچ موردی سیاست و تاکتیك طبقاتی طبقه را تحت‌الشعاع دیگران قرار دهد. پرولتاریا بایستی بهیچ قیمتی نقش «رهبری» خود را از دست ندهد زیرا آزادی ستمکشان میسر نخواهد شد مگر وقتی که اصل کلی «پیشرو» و «رهبر» در تمام مدت انقلاب و جنگ داخلی برای پرولتاریا کاملا محفوظ بماند چون فقط پرولتاریاست که

روی شرایط اقتصادی تنها طبقه متشکل تنها طبقه انقلابی ثابت تنها طبقه مجرب و ورزیده میباشد.

اما اتحاد و اتفاق طبقات زحمتکش پرولتری و غیر پرولتری چگونه عملی میشود؟ فرمانروائی پرولتاریا که بوسیله حزب کمونیست اداره و رهبری می‌شود عامل ایجاد این اتحاد است ولی خود فرمانروایی پرولتاریا نیز وجود خارجی پیدا نخواهد کرد مگر هنگامیکه سیاست طبقاتی پرولتاریا بر پرنسیپ صحیح و آشکار استوار باشد مگر وقتیکه حزب پولتری در جریان جنگ داخلی احتیاجات تمام توده‌های زحمتکش را در نظر گرفته و حل و فصل مسائل وابسته باین احتیاجات را هدف سیاست خود قرار دهد.

مهمترین طبقه‌ایکه اتحاد پرولتاریا با آن شرط موفقیت انقلاب سوسیالیستی شرط پیروزی جنگ داخلی پرولتری است طبقه روستا میباشد که از نظر کمیت بر سایر طبقات برتری تصاعدی دارد و از نظر منافع داخلی طبقاتی نیز بدستجات متنوعی «روستاییان نیمه پرولتری (روستاییان فقیر و روستاییان متوسط) و بورژوازی دهاتی (کولاکها و سرمایه‌داران دهات)» تقسیم میگردد.

اختلافاتی که بین افراد طبقه روستا وجود دارد طبعا ایجاب مینماید که پرژولتاریا برای جلب توجه تمام آنها سیاست متضادی پیش گیرد.

در پروگرام بین‌المللی کمونیستی نسبت باین مسئله اشاره کرده و چنین ارائه طریق مینماید که

«وظیفه حزب کمونیست نسبت بطبقه روستا اینست که ضمن اتکا۶ به‌پرولتاریای روستایی نظر دستجات استثمار شونده و زحمتکش دهات را بطرف خود جلب نماید. پرولتاریای فاتح بایستی گروههای متنوع طبقه روستا را بطور دقیقی تشخیص داده و ضمن بررسی «وزن مخصوص» آنها توده‌های ندارد و نیمه پرولتر روستا را از هر حیث حمایت و تقویت نموده و قسمتی از زمینهای مالکین را بآن‌ها واگذارد و شرایط را برای مبارزه‌ایکه این طبقات برعلیه سرمایه و غیره مینمایند تسهیل کند پرولتاریا بایستی توده‌های متوسط الحال روستا را خنثی نموده و کوچکترین مقاومتی را که از طرف بورژوازی دهات که با مالکین ائتلاف مینماید ابراز میشود بطور بیرحمانه سرکوب و مرتفع کند.

پرولتاریا بایستی به‌نسبتی که فرمانروایی خود را تحکیم و سازمان خویش را توسعه میدهد سیاست بیطرفی با توده‌های متوسط روستایی را متروك و اتحاد پایدار و محکم با این توده‌ها را سیاست خود قرار دهد ولی در هیچ موردی نبایستی نظر تقسیم حکومت را داشته باشد»
(بخش ۵ ماره ۳)
در کشورهای سرمایه‌داری که انقلاب بورژوا ـ دمکراتیك روی شرایط اقتصادی متوسط الحال دهات نیز بتزلزل افتاده و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان پیدا کرد.
اگر روسیه سیاست صحیح و شعارهای مدبرانه حزب بلشویك شرایط سیاسی را برای پیروزی طبقه کارگر و برقراری فرمانروایی پرولتاریا مستعد نمود برعکس در مجارستان مشاهده میشود که عدم توجه پرولتاریا نسبت بمسئله روستا و رعایت نکردن منافع این طبقه یکی از عوامل شکست حکومت شوروی در این کشور را تشکیل میدهد.

....

بورژوازی جزء شهری نیز یکی از دستجاتی است که شرکت آن در جنگ داخلی پرولتاریا نقش مهمی در تسریع پیروزی (یا شکست) طبقه کارگر بازی میکند. بورژوازی جزء بنابر شرایط اقتصادی خود دائما بین طبقات ضد انقلابی و پرولتاریا در نوسان میباشد و در صورتیکه طبقه اخیر در جلب آنها جدا اقدام نکند و یا لااقل نتواند این دسته را مانند دستجات متوسط الحال روستا به‌حال بیطرفی نگهدارد با دست خود افراد جدیدی را بصفوف ضدانقلابیون اضافه خواهد نمود.
بهمین جهت بر پرولتاریا واجب است که منافع این دسته را تا سرحد مقدور (اگرچه موقتی هم باشد) محفوظ و آنها را بسود خود وارد عملیات نماید.

....

در کشورهاییکه روی شرایط جغرافیایی دارای ملیتهای مختلفی هستند مسئله زمانی و مکانی نتوانسته است اصول مملوکیت روستاییان را کاملا منهدم سازد در کشورهاییکه تا قبل از انقلاب پرولتاریا روابط فئودالی در دهات کم و بیش قرار است طبقه روستا (با وجود اختلافات داخلی) معمولا بتقاضاهایی

مبادرت میورزد که مظهر منافع کلیه دستجات مختلفه ایـن طبقـه میباشـد.
انقلاب پرولتاریا مجبور است و بایستی وظایفی را که تاریخ در جلو انقلاب بورژوازی و بورژوا ـ دمکراتیك گذاشته است (و عملی نشده) انجام داده و تقاضاهای طبقه روستا را از هر حیث حل و فصل نماید.
ولی انقلاب پرولتاریا در حالیکه تقاضاهای اساسی طبقه روستـا در قبـال مالکیت اراضی را اجابت نموده و اصول سوسیالیسم را در دهات توسعـه میدهد اختلافات جدیدی را تولید میکند که در نتیجه آنها ممکن است طبقاتی که در حین انقلاب و جنگ داخلی مهمترین نقاط اتکایی را برای پرولتاریا تشکیل میدهند تغییر ماهیت داده و پیاپی آمیزترین تکیه گاهها تبدیل شوند.
مثلا در انقلاب اکتبر ۱۸۹۱۷ روسیه مشاهده میکنیم که تمام افراد طبقه ورستا در نخستین ماههای انقلاب ضمن نبردیکه با ارتش سفید (ضـد انقلابـی) میکردند جدا بر علیه ۱ـ تجدید فرمانروایی مالکین ۲ـ جلوگیری و تقریباً تقاضاهـای همآهنگ و مشترکی مینمودنـد ولـی پابپای توسعــه انقــلاب سوسیالیستی روسیه علاوه بر بروژوازی روستایی دستجـات «ملیـت» رل فوق‌العاده حساسی در جنگ داخلی پرولتاریا بازی میکند.
در اینگونه کشورها پرولتاریا بایستی سیاستی را انتخاب کند که اعتماد و اطمینان اقلیتهای ملی را بخود جلب نماید.
بر کسی پوشیده نیست که تاکتیك صحیح حزب بلشویك روسیه در مورد ملیت چه تاثیر بزرگی در پیروزی پرولتاریای این کشور داشته است.
روشیکه پرولتاریای هر کشور بایستی نسبت باین مسئله مهم اتخاذ کند قبل هر چیز وابسته است به‌چگونگی اقتصادی نقاط مسکونی اقلیتهای ملی مربوط است بشرایط زمانی و مکانی کشور مربوطه.
لنینیسم مسئله ملیت را مانند قسمتی از مسئله انقلاب پرولتاریا تلقی میکند.
لنینیسم اقلیتهای ملی و ملیتهـای استثمـار شونـده را ذخایـر پرولتاریـای بین‌المللی دانسته و تاکید میکند که طبقـه کارگر در مبارزه‌ایـکه بر علیـه امپریالیسم و پیروزی و فرمانروایی پرولتاریا مینماید بایستی از این ذخائیر حداکثر استفاده را ببرد.
تا قبل از پیدایش مرحله امپریالیسم مسئله ملیت از حدود یك کشور جداگانه

چند ملیتی تجاوز نمیکرد ولی امروز مسئله مزبور از حصار داخلی تجاوز نموده و ملیتهای استثمار شده هر کشور نه تنها بر علیه مظالم سرمایه‌داران ملی بلکه بر علیه سیاست استعماری بین‌المللی برعلیه امپریالیسم جهانی هم مبارزه عملی مینماید پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری بایستی نهضت خود را با نهضت آزادیخواهانه ملی مستعمرات تطابق داده و از مجموع ایندو جنبش واحدی را در مقابل امپریالیسم بوجود آورد.

ارتش طبقه کارگر در جنگ داخلی پرولتاریا

یکی از مسائل فوق‌العاده مهمی که در پیروزی یا (شکست) جنگ داخلی پرولتاریا تاثیر قطعی دارد مسئله ارتش انقلابی و تاکتیك این ارتش میباشد. تکامل کمی و کیفی هر ارتش انقلابی نیروهای نظامی پرولتاریا متغیری است از زمان و وسعت بدینمعنی که هرچه از عمر جنگ داخلی پرولتاریا بیشتر بگذرد هر اندازه بر وسعت این جنگ افزوده شود بهمان نسبت نیز در کمیت و کیفیت واحدهای مسلح طبقه کارگر (بنفع انقلاب) تغییر کلی حاصل میشود زیرا پرولتاریا هم از نقطه نظر تجربه و عمل آزموده‌تر میگردد و هم دسته های انبوه‌تری از طبقه روستا و کارگر را بطرف خود جلب مینماید.

مثلا ارتش پرولتاریای روسیه که در مرحله بدوی انقلاب فوق‌العاده محدود و بیشتر آن از سربازان قدیم متشکل شده بود در پایان جنبش داخلی به‌بینش از پنج میلیون و پانصد هزار نفر افراد ورزیده و مجرب طبقاتی (کارگر و روستا) بالغ گردید.

در نخستین دوره انقلاب سوسیالیستی و حتی تا مرحله معینی از تکامل زمانی جنگ داخلی پرولتری طبقه کارگر بواسطه فقدان کادرهای افسری مجبور است کم و بیش از افسران تربیت شده زمان سرمایه‌داری استفاده نماید ولی با اینحال اگر پرولتاریا از نیروهای مسلح برخوردار باشد بایستی بی‌درنگ تعرضات شدید خود را برعلیه ارتش ضدانقلابی شروع و بحملات خود جنبه تسلسل بدهد تا نیروی حریف تا واحدهای بسته بطبقات حاکمه قدیم نتوانند فرصت تمرکز و تجدید قوا پیدا کنند.

در این موارد اگر پرولتاریا بسیار خود کوچکترین جنبه سازگاری بدهد اگر در تاکتیك خود اصل «دفاع» را ملحوظ دارد اگر روش «جست و خیزهای قاطع و

متوالی» را مراعات ننماید بدون شك در جنگ داخلی شکست خواهد خورد زیرا «دفاع بمنزله مرگ هر قیام مسلحانه‌ای میباشد» (انگلیس)
تجربه تلخ ولی گرانبهای کمون پاریس صحت فرمول انگلیس را بطور وضوح ثابت مینماید.
در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ کمون پاریس در یك ارتش معظم انقلابی داشت که قسمت مهم آن از کاردهای ملی (که در موقع محاصره پاریس بوسیله طبقه حاکمه فرانسه مجهز و بمنظور دفاع از شهر با بهترین سلاحهای موجوده مسلح شده بودند) تشکیل شده بود
با اینکه در مقابل نیروهای ضد انقلابی (که در ورسای موضع گرفته بودند) برتری کمی و کیفی با ارتش کمون بود -
با اینکه ارتش کمون میتوانست در اندك مدتی ورسای را تسخیر و حکومت متزلزل بورژوازی را ریشه‌کن نماید
معهذا کمون مزبور جدا وارد عمل نگردید یعنی بعوض حمله‌های سریع و تعرضات قاطع تاکتیك دفاع را انتخاب کرد و با این خطای مهم خود بدولت بورژوازی (تیر) فرصت خوبی داد تا نیروهای تارو مار شده را جمع‌آوری و با استفاده از اسرای جنگی (که آلمانها برای سرکوبی دولت پرولتری پاریس با عجله مرخص میکردند) قوای مهمی تشکیل بدهد و با تعرض ناگهانی و سریع پاریس را متصرف و خون صدها هزار نفر کارگر فرانسوی را با خاك آغشته نماید.
تجربه کمون پاریس همیشه سرمشق پرولتاریای روسیه را تشکیل میداد در انقلاب اکتبر طبقه کارگر روسیه از هیچ فرصت و امکانی برای حمله و تعرض چشم نپوشید تا بالنتیجه موفق گردید با حملات قاطع و خیزهای سریع جنگی نیروهای حریف را یکی پس از دیگری قلع و قمع و اساس ظلم و بیدادگری را از سرزمین پهناور روسیه ریشه‌کن نماید.

....

جنگهای داخلی پرولتری صفحات جدید و درخشانی در تاریخ تکامل بشریت باز می‌کند تکامل سرمایه‌داری و جنگهای اجتناب‌ناپذیر امپریالیستی رشد تضاد بین «نیروهای تولیدی» و نیروهای مولد» سریع مبارزات طبقاتی عواملی

هستند که بطور حتم منتهی بانقلابات سوسیالیستی و واژگون شدن فرمانروایی بورژوازی میگردد.

هر انقلاب سوسیالیتی هر نهضت انقلابی پرولتری هر جنبش آزادیخواهانه ملی نیز بنوبه خود آبستن یك جنگ داخلی بزرگ میباشد.

جنگ داخلی پرولتاریا ملیونها نفر زحمتکش را که از قیود سرمایه‌داری رهایی یافته‌اند متشکل نموده و انرژی عظیم مستعمرات را بجریان انداخته و از مجموع این دو نیرو چنان قدرت بزرگی درست خواهد کرد که قادر است خرمن ظلم و استثمار اقلیت اجتماع را به‌توده‌های خاکستر تبدیل کند.

قسمت سوم

جنگ داخلی از نظر سوسیالیسم علمی مارکس

***

مارکسیسم علمی با اتکاء بقوانین محرز ماتریالیسم دیالکتیك مدلل مینماید که تحول یك فرماسیون اجتماعی به‌فرماسیون اجتماعی دیگر میسر نخواهد بود مگر از طریق انقلاب این «انقلاب» نیز وجود خارجی پیدا نخواهد کرد مگر وقتی اجتماع جدید با تکامل تدریجی خود تمام شرایطی را که برای تحولات کیفی لازم است در هسته اجتماع قدیم ایجاد نموده باشد.

مارکس و انگلس در نخستین تالیفات تئودریکی خود بفرمهای گوناگون متذکر شده‌اند که پرولتاریا فقط از طریق انقلاب جابرانه فقط با توسل باسلحه و نبردهای جنگی میتواند پایه‌های فرمانروایی خود را بر خوابه‌های فرمانفرمایی بورژوازی استوار و مستقر نماید.

کمون پاریس یعنی انقلاب پرولتری جهان ضمن ترسیم دورنمای رژیم اجتماعی سوسیالیسم ضمن اثبات قطعیت جنگ داخلی پرولتری عملا صحت اظهارات مارکس و انگلس را مدلل کرد و بطور وضوح نشان داد که پرولتاریا فقط و فقط با اسلحه میتواند آزادی سیاسی خود را تحصیل کند.

رهبران احزاب کارگری بین‌الملل دوم بین اصول انقلابی تئوری کارل‌مارکس و سایر اصول وی جدایی انداخته میکوشیدند ضمن نفی «قطعیت» انقلاب سوسیالیستی «اجتناب‌ناپذیری» جنگ داخلی را نیز انکار نمایند. پیروان مکتب مبتذل برنسایح بیهوده سعی میکردند تاکتیك انقلاب را با سیاست سازشکارانه خود عوض نموده و طبقه کارگر را به‌مبارزه پارلمانی تشویق و ترغیب کنند.

رفورمیستهای ایندوره حتی از ننگین‌ترین عمل یعنی از تحریف و جعل نظریات و نوشتجات دانمشندان بزرگ خودداری نکرده و ضمن تفسیر غلط اظهاراتی که انگلس در دیباچه «مبارزه طبقاتی» نموده بود بیهوده کوشش میکردند این نابغه انقلابی را مانند یك فرد سازشکار و رفورمیست جلوه‌گر سازند.

گرچه قسمتی از دیباچه انگلس امکان پیروزی قیام مسلحانه و جنگ داخلی پرولتاریا را مشروط نموده بود ولی هیچ فردی نیمتواند باین «شرایط» انوار درخشان عقاید انقلابی انگلس را تیره سازد.

در سالهای اولیه قرن بیستم با اینکه تکامل امپریالیسم و اشتغال کشورهای سرمایه‌داری بتسلیحات جنگی بطور وضوح آینده را مجسم و قطعیت جنگ جهانی را نشان میداد

با اینکه که در کنگره بین‌الملل دوم (اشتوتگارت ـ کپنهاك ـ بازل) در نتیجه تذکرات منطقی لنین و فشار جناح چپ باین بین‌الملل اپورتونیستها مجبور شدند در قطع برنامه خود قید نمایند که در صورت اشتغال نایره جنگ بایستی برای بیداری توده‌های کثیر و سریع کردن در سقوط فرمانروایی سیاسی طبقاتی از بحران اقتصادی و اجتماعی که در نتیجه جنگ بروز مینماید استفاده شود.

معهذا این تصمیمات در موقع خود وارد مرحله عمل نشد.

سنترالیستها که برهبری کائوتسکی در بین‌الملل دوم نفوذ قطعی داشتند در هنگام جنگ نظریاتی را که اپورتونیستها نسبت به «جنگ داخلی» ابراز میکردند تایید و میکوشیدند عقاید رفورمیستی خود را بعبارتهای انقلابی مزین و پرده‌پوشی سازند.

در حقیقت احزاب سوسیال ـ دمکرات بین‌الملل دوم با اقناع بفعالیتهای قانونی طبقه کارگر را از یگانه اسلحه آزادیبخش از تئوری انقلابی مارکسیسم محروم نمودند.

سران بین‌الملل دوم با انکار قطعیت انقلاب سوسیالیستی با انکار حتمی بودن «جنگ داخلی» با انکار لزوم انهدام» دستگاههای مختلفه سیاسی و فرمهای متنوع اقتصادی بورژوازی «بزرگترین خیانت را نسبت به‌پرولتاریا مرتکب و

با عملیات خویش احزاب پرولتری را باحزاب «کارگری بورژوازی» تبدیل ساختند در هنگام جنگ امپریالیستی ۱۸ـ۱۴ بین‌الملل دوم آخرین پیش ضد مارکسیستی خود را در صحنه جنگ داخلی مورد نمایش گذاشت بدینمعنی که ضمن موعظه «صلح داخلی» سرنوشت طبقه کارگر را تسلیم امیال بورژوازی نمود و حتی در موارد بخصوص که اساس بورژوازی روی علل جنگی بتزلزل میافتاد بعضی از سران احزاب سوسیال ـ دمکرات میکوشیدند با ایجاد «جنگ داخلی» فرمانروایی طبقاتی بورژوازی را از شکست قطعی نجات بدهند. مثلا در مواقعی که نیروهای آلمان در جنگ ۱۸ـ۱۴ مغلوب و انقلاب داخلی طبقه حاکمه این کشور را تهدید بنابودی میکرد کائوتسکی اعلام داشت که جنگ داخلی دشمن مرگبار انقلاب است زیرا انقلاب محتاج به‌آرانش و امنیت میباشد»

در دوره فرمانروایی بین‌الملل دوم بلشویکها تقریبا تنها گروه و حزبی بودند که پرچم مارکسیسم انقلابی را متهورانه برافراشته نگهداشتند.

مظاهر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بطور مشخصی نشان میدهد که تمام نظریات فراکسیون بلشویکها تمام فعالیت استراتژیکی و تاکتیکی این دسته بر روی جنگ داخلی استوار بوده است.

بلشویکها چه در ۱۹۰۵ و چه در ۱۹۱۷ نشان دادند که میل ندارند تصمیات و افکار خود را تنها بر روی کاغذ منعکس نمایند و برای همیشه حالت تئوریکی را محفوظ دارند.

لنین در اینمورد متذکر میشود که در موقعیت که تاریخ فرمانروایی پرولتاریا را در جزء مسائل روز قرار داده است جنگ داخلی تنها عاملی است که مسائل جدی و مهم سیاست را حل میکند.

تشکیل دستجات جنگی انقلابی فعالیت انقلابی در واحدهای نظامی دولتی تبلیغات توده‌ای در جبهه جنگ مسائلی بود که لنین در هنگامن جنگ امپریالیستی ۱۸ـ۱۴ آنها را در جلو بلشوریکها قرار داد و اجرای آنترا از وظایف اساسی این دسته تلقی کرد.

در نخستین ماههای جنگ ۱۸ـ۱۴ در موقعیکه بین‌الملل دوم گرفتار بحران ارتجاعی شد و احزاب سوسیال ـ دمکرات جنبه «سوسیال فاشیسم» و

«سوسیال شوونیسم» و «سوسیال پاتریئونیسم» را بخود گرفت لنین تنها کسی بود که مسئله «تبدیل جنگ امپریالیتسی بجنگ داخلی» را سرلوحه سیاست خود قرار داد.

لنین در بحبوحه جنگ ۱۸ـ۱۴ مینویسد

«تبدیل جنگ امپریالیستی فعلی بجنگ داخلی یگانه شعار پرولتری است که کمون پاریس آنرا نشان داد و در قطعنامه پازل (۱۹۱۲) قید گردید یگانه شعار صحیح پرولتری است که از کلیه شرایط جنگ امپریالیستی که بین کشورهای خیلی مترقی بورژوازی روی میدهد نتیجه میشود هر اندازه اشکال چنین تبدیلی بزرگ باشد بازهم سوسیالیستها از فعالیت مرتب ثابت مصرانه و مقدماتی دست برنخواهند داشت تا اینکه جنگ (داخلی) صورت عملی بخود گیرد» شعار لنین در توسعه نهضت کارگری دنیا نقش مهمی بازی کرد و منطق وی در مفتضح سلختن اپورتونیستهای بین‌الملل دوم بطوری موثر افتاد که تمام انقلابیون پرولتری جهان کمربند قطوری را در دور لنینیسم تشکیل دادند. لنین تشریح امپریالیسم را منطق گفتار و شعار خود قرار داد و ثابت نمود که جنگهای امپریالیستی برای کارگران کشورهای غالب و مغلوب نتیجه تقریبا واحدی در بر دارد و آن فقر و بیچارگی استثمار و بی‌حقوقی شدید میباشد و فقططبقه سرمایه‌دار است که در هر دو حال استفاده برده و بوسیله اشتغال جنگ بحران اقتصادی خود را رفع و جیب خویش را در ازاء خون میلیونها کارگر پر میکند. لنین راجع به‌جنگهای امپریالیستی مینویسد

«از چنین جنگی هیچ چیز نیتجه نمیشود مگر انقلاب مگر جنگ داخلی مگر تبدیل شدن جنگی که برای استفاده برای تقسیم غنایم برای خفه کردن کشورهای کوچك بین سرمایه‌داران روی میدهد به‌نبردیکه ستمکشان برعلیه ستمگران مینمایند بیگانه نبردیکه در تاریخ نه تنها همیشه با جنگ بلکه با انقلابات کم و بیش مهمی همراه میباشد بیگانه نبردی که از اینگونه جنگها متمایز بوده و از نقطه نظر منافع زحمتکشان از نقطه نظر منافع توده‌های استثمار شونده ستمکش تنها جنگ عادلانه قانونی و مقدس بشمار میرود بدون چنین نبردی نیمتوان از اسارت امپریالیستی خارج شد».

لنین مبارزه ایراکه توده‌های ستمکش متسعمرات جبرا برعلیه امپریالیسم

جهانی مینمایند همیشه در نظر داشته و پیوسته آنرا با مبارزه انقلابی پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تطابق و توافق میداد.
«جنگ داخلی که زحمتکشان بر علیه امپریالیستها و استثمار کنندگان در تمام کشورهای مترقی مینمایند متدرجا با جنگ ملی که بر علیه امپریالیسم جهانی آغاز میشود توام میگردد. جریان انقلاب موید این گفتار است. این مسئله نصیب خاور خواهد شد. ما میدانیم که اکثریت سکنه خاور مانند مشترکین مستقل مانند موجدین زندگانی نو قیام میکنند زیرا صدها میلیون نفر از افراد خاور متعلق بملحهایی هستند که مستقل نبوده و دارای حقوق کامل نیستند بملتهایی که تا کنون ابژکتیف سیاسی جهانی امپریالیسم بوده‌اند بملتهایی که وجود آنها برای تمدن و فرهنگ سرمایه‌داری فقط حکم کود را دارد در انقلاب کنونی پس از دوره بیداری شرق دوره شرکت مستقیم توده‌های خاور در حل و فصل سرنوشت تمام جهان فرا میرسد تا اینکه توده‌های دیگر فقط مانند ابژکتیف ثروت و تمول تظاهر نکند».

(لنین)

پس از جنگ ۱۸ـ۱۴ وقایع روز صحت تشریحاتی که لنین در امپریالیسم نموده بود تایید کرد و بین‌الملل کمونیستی تئوری «جنگ داخلی» لنین را در برنامه خود بسط دیالکتیکی داد و ضمن اثبات این نکته «که در کشورهای سرمایه‌داری فعلی امکان ندارد جنگ عملا قطع شود «یکسلسله وظایف مهم را برای احزاب کمونیست تعیین کرد.
یکی از این وظایف مربوط بتمرکز حزب میباشد
«حزب کمونیست فقط در صورتی میتواند وظیفه خود را در مرحله فعلی که جنگ داخلی تشدید میشود انجام دهد که اولا بتمرکزترین صورتی تشکیل شود ثانیا از یك دیسیپلین آهنی محدود با دیسیپلین جنگی برخوردار باشد ثانیا مرکز حزبی آنرا یك ارگان با نفوذ و قادری تشکیل دهد...» (ازترهای لنین که برای کنگره دوم کمینترن نوشته شده است.)
در برنامه کمینترن متذکر میشود که
جنگ داخلی از تمام احزاب انتظار دارد که برای انتقال به‌وضعیت غیرقانونی خود را آماده کنند بهمین جهت احزاب کمونیست بایستی در تمام موارد

(باستثنای کشورهایی که فرمانروایی پرولتاریا در آنجا عملی شده است)
مترادف با تشکیلات قانونی دستگاههای غیر مجازی را تشکیل بدهند.
تجربه احزاب سوسیال دمکرات نشان میدهد که حزب انقلابی طبقه کارگر در
دوران جنگ داخلی نه تنها مجبور است تا اتحادیه‌های گوناگون که
سرمایه‌داران برای اغفال توده‌های درست میکنند با احزاب رفورمیست که
مخالف اسلوب انقلابی میباشند (و اغلب در موقع حساس بصفوف بورژوازی
میپیوندند) مبازره کند بلکه باید به‌سوسیال دمکراتهای دست چپ که با ماسك
غمخوارگی در نهضت انقلابی مشغول تحریکات ضدانقلابی میباشند بطور
بیرحمانه کشمکش نموده با تمام قوا در مفتضح ساختن آنها فعالیت نماید.
احزاب کمونیست احزاب است که از هر نوع سیاست سازشکاری دور باشند
احزابیکه آزادی اکثریت زحمتکش را هدف خود قرار میدهند احزابی که
بدانند فقط از طریق انقلاب و جنگ داخلی میتوان توده‌ها را از مظالم مختلفه
سرمایه‌داری نجات داد بایستی در تمام مواقع در تمام لحظات حساس و غیر
حساس دقیقه‌ای از شناختن دشمنان دوست‌نمای طبقه کارگر از مفتضح
ساختن کسانیکه در زیر ماسکهای «رفورم» و «سازشکاری» مستقیما پرولتاریا
را در دامن بورژوازی پرتاب میکنند فروگذار ننمایند و مبارزه خود را تا نیل
به پیروزی با کمال بیرحمی ادامه دهد.
فقط در اینصورت احزاب کمونیست میتوانند در مواقع تعرض و در حین جنگ
داخلی از پشت جبهه خود اطمینان حاصل نمایند فقط با عملی شدن این
شرایط امکان هرگونه پرووکاسیون هرگونه فریب و تحمیق بورژوازی امکان
متزلزل ساختن پایه‌های جنگ پرولتری سوسیال ـ دمکرات و سایر دشمنان
دوست نما معدوم خواهد شد.
احزاب انقلابی کارگری بایستی در حین آرامش ظاهری در موقعیکه توده‌ها
برای جنگ داخلی متشکل و حاضر میشوند بطور مخفیانه دستگاه جنگی خود
را ایجاد نماید باید بری تسلیح توده در مواقع لزوم برای تشکیل فوری ارتش
انقلابی شدیدا فعالیت عملی نماید باید جدا در ارتش در بین افسران و سر
بازان در بین خلبانان و ملوانان افکار آزادیخواهی را ترویج نماید باید باین
دستجات بفهماند که ماهیت ارتش چیست و وظیفه حقیقی آزادیخواهان

نسبت باکثریت ملت کدام است.

***

قیام مسلحانه

بخش اول

مفهوم و تاریخ «قیام مسلحانه»

۱ـ مفهوم (قیام مسلحانه)

هنگامیکه توده‌های زحمتکش یك کشور یا یك ملت بمنظـور واژگون کردن حکومت کهنه‌پرست و مرتجع کشور خود متوسل باسلحه شده و بخواهد از طریق بکار بردن سلاحهای جنگی زمام امور را به‌پیشویان طبقه خود واگذار نماید گویند در فلان کشور یا بین فلان ملت قیام مسلحانه‌ای بوقوع پیوسته است.

ضمنا بایستی این نکته را در نظر داشت هر اقدام مسلحانه‌ای که برعلیه دولت وقوع پیدا کند دارای این مفهوم خاص نیست. مثلا

در بعضی مواقع ممکن است نیروهای مسلح نظامی یك کشور تحت امرواراده فرماندهان خود بر علیه دولت متبوعه خویش شورش کنند یا اینکه ممکن است یك یا چند نفر از سران ارتش با افسران تابعه خود تبانی نموده و با استقفاده از لغت (دیسیپلین) بخواهند افراد زیردست خود را برای از بین بردن دولت یا شاه یا پرزیدنت کشور مربوطه وارد عملیات مسلحانه گردانند.

گرچه اغلب این قبیل شورشها منتهی بجنگهای داخلی و استعمال اسلحه میشود ولی چون ۱ـ هیچکدام از آنها جنبه طبقاتی و انقلابی ندارد ۲ـ از نظر طبقاتی در طرز حکومت یادولت هیچگونه تغییری نمیدهد و ۳ـ با مشارکت توده‌های ملت بعمل نمیآید لذا نمیتواند بنام (قیام مسلحانه) خوانده شود چه بسا اتفاق افتاده است که عاملین این قبیل شورشها برای فریب اکثریت زحمتکش روی این استدلال که «سربازان و افسران ارتش نیز قسمتی از ملت هستند که بلباس نظامی مبدل شده‌اند «خواسته‌اند بتوطئه خود جنبه (قیام مسلحانه) ملی داده و از این راه پشتیبانی توده‌ها را تحصیل نمایند.

برای رد اینگونه دلائل بیمورد فقط کافیست متذکر شویم که درست است «سربازان و افراد ارتش قسمتی از ملت هستند» ولی این (قسمت) چه از نظر کیفیت عمل و چه از نظر هدف هیچگونه دخالتـی در اینگونـه «قیامهـای مسلحانه نداشته و فقط براساس (دیسیپلین) که همیشه در ارتش بغلط تغبیر شده و میوشد آلت بلا اراده و وسیله اجرای مقاصد فرماندهان خود میباشند. تنها هنگامی میتوان شورش نظامی را بنام مقدس (قیام مسلحانه) تلقی نمود که اولا سربازان و افسران قیام کننده با شرکت حدی توده‌های انقلابی وارد عملیات شوند ثانیا قیام آنها بمنظور حل و فصل مسائل و تضادهای طبقاتی باشد.

شورشهای نظامی از زمانهای سابق وجود داشته و بیشتر آنها روی جاه‌طلبی سران ارتش و بمنظور غصب مقامات بالا بعمل آمده است اینگونه عملیات اغلب در مناطق اسپانی‌زبان اتفاق میافتاده و بهمین جهت هم در تاریخ به (Pronunclamicnto) مصطلح شده است (این لغت که از زبان اسپانـی گرفته شده در فارسی به‌کودتای نظامی دولتی معنی میشود)

همانطوریکه (Pronlunclanicnto) بواسطه نداشتن هدف انقلابی و عدم شرکت توده‌ها دارای مفهوم «قیام مسلحانه» نیست همانطور هم اقدامات و عملیاتی که بوسیله دسته‌های کوچك بصورت (ترور) ولی تحت عنوان قیام انقلابی اجرا میشود نیمتواند باین عنوان تظاهر کند زیرا گرچه ترور از نظر طبقاتی در بعضی شرایط مشخصی از زمان و مکان لازم و ضروری است ولی بهر صورت که باشد و در هر موقع که شایع گردد ممکن نیست اجرای مقاصد طبقاتی را تامین و نظر توده‌های بزرگی از طبقه پائین را بسوی خود جلب کند. (قیام مسلحانه) صفات و خصوصیات مشـخص استراتـژی و تاکتیـك مخصوصی دارد که اصولا و اساسا از سایر عملیات مسلحانه (ترور ـ شورش نظامی و توطئه) متمایز است مثلا

وقتی قیام مسلحانه حقیقت دارای این مفهوم خواهد بود که ۱ـ وقوع آن پس از طی مراحل مشخص نهضت انقلابی توده‌ها صورت بگیـرد ۲ـ اکثریـت شرکت کنندگان آن وابسته بیکطبقه معین باشد «۳ـ شرکت توده‌ها روی اصل خصومت با دستگاه حاکمه و عدم تمایل بادامه رژیم موجود بوده و بمنظور

سرنگون ساختن دولت و بدست گرفتن دستگاه حکومت باشد و ۴ـ تحت رهبری یك حزب معین یا یك سازمان توده‌ای انجام یابد.
تا یان خصوصیات در (عملیات مسلحانه) واقعیت پیدا نکند نمیتوان بآن عملیات عنوان (قیام مسلحانه) دارد.
بعنوان ساده‌تر (قیام مسلحانه) حقیقی در حکم دوئل مرگباری است که بین توده‌های خشمگین و ناراضی ملت از یکطرف و طبقه حاکمه مورد نفرت آنها از طرف دیگر بعمل میآید بهمین جهت (قیام مسلحانه) بمنزله یك عمل آزمایشی است که در نتیجه آن معلوم خواهد شد
۱ـ آیا نهضت انقلابی توانسته است قبل از قیام توده‌های عظیم ملت را در زیر بالهای خود جای دهد یا موفق بانجام این وظیفه تاریخی نشده؟
۲ـ آیا توده‌ها باندازه کافی از وضعیت موجوده ناراضی و نسبت بطبقه حاکمه خشمگین گردیده‌اند یا هنوز شرایط لازم برای واقعیت این جنبشها نفرت انگیز مستعد نشده است؟
حل این دو مسئله مهم فقط در نتیجه تجربه فقط بوسیله (قیام مسلحانه) ممکن خواهد بود و برای همین است که تمام احزاب مترقی احزابی که تاکتیك خائنانه سازشکاری را انتخاب نکرده باشند بمنظور وقوف بنفوذ خود در توده‌ها و اطلاع از کیفیت نیروهای خویش (در مقابل طبقه حاکمه) همیشه به (قیام مسلحانه) متوسل شده و آنرا بمنزله (سنگ محك) میدانند.
ضمنا باید در نظر داشت که این تاکتیك فقط مخصوص احزاب انقلابی است زیرا در بین سازمانهای وابسته بطبقه مترقی احزابی هم هستند که سعادت طبقه مربوطه را برای تبانی با طبقه حاکمه وجه‌المصالحه قرار داده و سعی میکنند توده‌ها را با گذشتهای جزئی و موقتی طبقه حاکمه اغفال و آنها را از (قیام مسلحانه) که یگانه راه منحصر بفرد آزادی است بازدارند
بحث ما تا اینجا مربوط بمفهوم و خاصیت آزمایشی (قیام مسلحانه) بود و از مسئله مهمی که در نخستین درجه اهمیت قرار دارد صحبت نکرده‌ایم.
این مسئله مهم که قبل از هر چیز در مقابل عرض اندام مینماید این است که «از کجا میتوان پی برد که هنگام قیام مسلحانه فرا رسیده است؟»
گرچه از درجه حدت و جدیت انقلابی توده‌هاو صمیمی که افراد هر طبقه

نسبت بحزب انقلابی خود نشان میدهند ممکن است بکیفیت این مسئله پی برد ولی بایستی در نظر داشت که فقط با اتکاء بتجربیات تاریخی میتوان این مسئله حیاتی را حل نموده بنابراین بهتر است ابتدا تاریخ (قیام مسلحانه) رجوع کرد و بدرسهای آن توجه کنیم.

تاریخ (قیام مسلحانه)

....

از آن هنگام که در نتیجه ترقی تکنیك تولید اجتماع اشتراکی اولیه جای خود را برژیم بردگی داد و تضاد طبقاتی وجود خارجی پیدا کرد (قیام مسلحانه) چه در کشورهای اروپا «مانند قیامهای مسلحانه اسپارتاك رم (۷۱ـ۷۳ قبل از میلاد)» و هراکخی (۳۳ـ۱۶۳) قبل از میلاد) و کاتیلین (رم ۲۶ قبل از میلاد) و چه در کشورهای آسیا [مانند چین هندوستان ایران] و چه در کشورهای افریقا و امرکیا بکرار اتفاق افتاده است.

اساسا در اواخر قرون وسطی و دوره تحول فئودالیسم بسرمایه‌داری تمام جنبشهای وسیع روستایی جنبه «قیام مسلحانه» داشت.

«قیام مسلحانه» بیشتر در آن ادواری شیوع داشت که ارتش منظمی در کار نبود و بیشتر سلاحهای جنگ منحصر به «نیزه شمشیر گرز کمان و امثالهم» بود.

در دنیای قدیم در شهرهای قرون وسطی و حتی تا این اواخر در آسیا داشتن یا حمل اسلحه برای کلیه افراد مجاز بود و هر فردی از ره طبقه میتوانست یك یا چند سلاح با خود داشته باشد.

در نتیجه این آزادی طبقه‌های بالا تا حدی محدود بود زیرا کوچکترین حرکتی توده‌های ناراضی را بر علیه اشراف و متشخصین میشوراند. پیدا شدن اسلحه گرم و تشکیل ارتشهای منظم اوضاع را بنفع حاکمه تغییر داد و از آن ببعد «باستثنای جنگ بزرگ روستاییان قرن ۱۶ در آلمان» نهضت انقلابی روستاییان بمرحله «قیام مسلحانه نرسید.

حتی قیامهای روستایی روسیه که بواسطه اکثریت مطلق این طبقه همیشه با موفقیت موجه میشد از آن پس توفیقی حاصل نکرد. مثلا قیام «مشهور ازبن(۱۶۶۹) و نهضت مهم و وسیع بوگاچف (۱۷۷۳ـ۱۷۷۵) در برخورد با

ارتش منظم دولتی منتهی بشکست گردید و بعد از آنهم تا قیام ۱۹۰۵ قیام قیام مهمی در سرزمین پهناور روسیه اتفاق نیافتاده.
در فرانسه نیز در دوره انقلاب کبیر تمام «قیامهای مسلحانه» جنبه شهری داشت ژاکریای روستایی فرانسه ۱۷۹۲_۱۷۸۹) آخرین پیروزی توده‌های شهری این کشور بشمار میرود شکی نیست که اگر دولت وابسته برژیم کهنه موفق میشد قیام مسلحانه پاریسی‌ها را در بدو شروع آن خفه نماید این نهضت هم بسهولت غلبه پیدا میکرد.
«قیام مسلحانه» کنونی هیچ شباهتی با قیامهای مسلحانه قدیم ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا
اگر در قدیم قیام کنندگان با دستجاتی غیر منظم اشرافیون سر و کار داشتند و اسلحه آنها نیز از لحاظ کمیت و کیفیت در یك ردیف بود در رژیم سرمایه‌داری برعکس از یکطرف ارتشهای منظم با وسائل متعدد و سریع‌السیر و ادوات رابط گوناگون و سلاحهای سنگین مجهز هستند و از طرف دیگر توده‌ها بکلی فاقد اسلحه‌های نظیر آن بود و حتی از داشتن اسلحه‌های کوچك یا ساختن آنها هم محروم میباشد.
بنابراین اقدام به «قیام مسلحانه» در رژیم سرمایه‌داری نه تنها مستلزم این است که توده‌های انقلابی از هر حیث دارای فهم طبقاتی باشند بلکه متشکل بودن توده‌ها در تحت یك حزب انقلابی و مجرب بخصوص نفوذ انقلابیون در ارتش نخستین شرط پیروزی هر «قیام» میباشد.
پیروزی قیام ۱۰ اوت ۱۷۹۲ فرانسه که منجر بانهدام اصل ارتجاعی «سلطنت» گردید قبل از هر چیز بواسطه این بود که قیام مزبور از یکطرف بر طبق نقشه صحیح و تحت نظر یك ستاد مجرب انقلابی شروع شد و قیام کنندگان دارای نیروهای منظم و مسلح نظامی بودند و از طرف دیگر جسارت انقلابیون و حرارت آنها در نیروهای دولتی که از نظر اجتماع با قیام کنندگان برابر بودند باندازه‌ای تاثیر نموده بود که در بحبوحه قیام پاریس ۱۸۸۹/۷/۱۴ «گارد فرانسه بتوده‌ها ملحق شده و لویی شانزدهم را از پشتیبانی ارتش داخلی محروم ساختند.
از نظایر اینگونه حوادث مهیج که در دوره سرمایه‌داری زیاد اتفاق افتاده است

یکدرس بزرگی میتوان تحصیل نمود و آن اینستکه
هرچه کیفیت قیام توده‌ها از نظر تشکیل انقلاب حرارت بهترباشد هراندازه که سطح فهم و دانش طبقاتی انقلابیون بالاتر و ستاد آنها مجربتر و از نظر فرماندهی از وحدت بیشتر بهره‌مند باشد بهمان نسبت نیز پیروزی قیام کنندگان قطعی تر و سریعتر و دایره آن وسیعتر خواهد بود.

همچنین هراندازه‌تبلغات حزبی در ارتش بیشتر و فعالیت توده‌ها در جلب نظر افراد و سربازان شدیدتر و تماس ارتش با افراد انقلابی وسیعتر باشد بهمان میزان نیز امکان معاضدت ارتش با توده‌ها در حین انقلاب زیادتر خواهد بود.

بکار افتادن اسلحه‌های جدید که هم در حین انقلاب مانع از نزدیکی و تماس انقلابیون با سربازان میشود و هم در مدت خیلی کوتاهی نتیجه و وضعیت پیروزی یا شکست قیام را معلوم میکند از یکطرف و انحصار تمام مهمات و سلاحهای جنگی بوسیله دولت و عدم توانایی توده‌ها در تهیه نظایر آنها از طرف دیگر باعث شده است که ایدئولوژی احزاب سازشکار بر علیه «قیام مسلحانه» تا مرحله معینی از تکامل سرمایه‌داری در توده‌ها موثر واقع شود.

ولی تشدید نتایج مذلت بار تکامل بورژوازی نه تنها جبرا بتوده‌ها نیروی انقلابی بیشتر میبخشد بلکه وسایل تشکیل و وحدت آنها را نیز فراهم و شرایط را برای «قیام مسلحانه» مستعد مینماید.

پس از انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و بخصوص بعد از یجران انقلابی ۱۹۱۸ـ۱۹۲۳ آلمان دیگر هیچ تردیدی برای تئوریدانهای طبقات مترقی باقی نماند که «قیام مسلحانه» آخرین دقایق انقلاب پرولتاریا خواهد بود و با وجود تکنیك جنگی معاصر پیروزی این قیام کاملا امکان‌پذیر میباشد.

پرولتاریا روی شرایط زمانی و مکانی و در نتیجه تشکیل و داشتن اشتراك منافع خیل جدیتر از توده‌های زحمتکش دوره‌های ماقبل خود نسبت بقیام مسلحانه رفتار مینمایند.

همین حقیقت محرز بود که احزاب پرولتری قرن ۱۹ اروپا بر آن داشت که شاهراه تئوری مخصوص برای (قیام مسلحانه) ابتکار و این اشراه پیروزی را از آنحالت جامدی که انقلابیون سابق بآن داده بودند بیرون بیاورند.

بخش دوم

تئوری (قیام مسلحانه)

در سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ اروپای مرکزی بخصوص فرانسه مرکز عملیات انقلابی و صحنه قیامهای مسلحانه توده زحمتکش اروپا گردید.
نتایج تجربی گرانبهای این عملیات بخصوص تجربه طغیانهـای مسلحانـه ژوئن ۱۸۴۸ پاریس تئوریدانها و ایدئولوژیستهای وابسته بطبقه مترقـی را تحت تاثیر قرار داده و توجه آنها را بنقش مهمی که «قیام مسلحانـه» در سرنوشت انقلاب بازی میکند معطوف ساخت.
تجربیات انقلابات اواسط قرن ۱۹ اروپا برای اولین بار بوسیله انگلس بفرم کلاسیکی در کتاب مشهور «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» منعکس گردید انگلس در این کتاب با تجزیه و تحلیل انقلابات مزبور تعلیماتی میدهد که بیان ساده آنها بشرح زیر است

طغیان نیز مانند جنگ یا سایر فنون بمنزله فن مخصوصی است طغیان تابع مقررات معین و مشخصی است که اگر احزاب انقلابی نسبت بدانها توجه عمیق مبذول ندارند بطور حتم با مواجه با شکست شده از بین خواهند رفت.

مقررات طغیان منطقا از ماهیت و کیفیت احزاب و شرایطی نتیجـه میشود که انقلابیون مجبورند بصورتهای مختلفه با آنها سر و کار و ارتباط داشته باشند. هر قیام مجموعه عملیاتی است که نه تنهـا میـزان و حدود مشخصی نمیتوان برای آنها قائل شد بلکه بطور حتم در نتیجه وقایع روزانه تغییرات عمیقی پیدا میکند **قبل از هر قیام مسلحانه بایستی باین نکته مهم توجه کرد که نیروهای نظامی ضد انقلابی از هر حیث از تعلیمات علمی و عملی بهره‌مند هستند.**

بنابراین اگر قیام کنندگان نتوانند در مقابل آنها نیروهای عظیمی قرار بدهند و یا در نیروهای ضد انقلابی باندازه کافی نفوذ نکرده باشند بطور قطع از صحنه عملیات فاتح بیرون نخواهند آمد.
«مادام که امکان مقاومت در برابر عواقب و نتایج قیام تامین نشده باشد نبایستی بقیام مبادرت نمود» (انگلس)
بمحض شروع قیام بایستی با وسعت زیادی شروع بعملیات کرد و بدون درنگ بتعرض جدی پرداخت.
بایستی این حقیقت محرز را در نظر داشت که دفاع در موقع قیام بمنزله ناقوس مرگ قیام کنندگان است زیرا قبل از آنکه انقلابیون بتوانند بکیفیت نیروی خصم آگاه شوند وضعیت خود آنها در برابر حریف متشکل و تعلیم یافته روشن شده و حمله بر آنها با سرعت و شدت و وسعت روزافزونی شروع خواهد گردید.
انگلس میگوید
تا موقعیکه هنگهای حریف پریشان هستند بطور غافلگیرانه بر آنها حمله کن. همه روز در فکر موفقیتهای جدیدی باش اگرچه آن موفقیت کوچك و جزئی باشد. همیشه تفوق روحی را که اولین مرحله موفقیت‌آمیز قیام بتو بخشیده است حفظ کن. همیشه نظر عناصر متزلزلی را که در عقب جنبش قویتر رفته و بطرفی که امید فتح آن بیشتر است متمایل میشوند بسوی خود جلب کن.
سعی کن تا حریف خویش را مجبور به‌عقب‌نشینی نمایی.
دانتون مشهورترین پیشوای انقلابی و بزرگترین نابغه تاکتیك انقلاب میگوید
de l' audace
de l' audace
encore de l' audace!
نه تنها این گفته بزرگ دانشمند انقلابی را بایستی همیشه در نظر داشت بلکه بایستی درس تعلیم یك انقلابی بزرگ دیگر را که میگوید
«وقتیکه انقلاب شروع میشود بایستی با جدیت و شدت و خیلی زیادی شروع بعمل نموده و بتعرض مبادرت کرد» (انگلس) فراموش کرد و این گفته مهم

وی را که «بمنزله مرگ قیام مسلحانه میباشد» از نظر دور نداشت.
انگلس این حقیقت محرز را بفرمهای گوناگون در کتاب خود تایید و تاکید نموده است.
«در جنگ بخصوص در جنگ انقلابی تا موقعیکه موفقیت قطعی تحصیل نشده باشد سرعت عملیات قانون اساسی انقلاب میباشد ما میتوانیم این حقیقت محرز را در خارج از تصورات خالص جنگی ثابت نماییم» (انگلس)
مارکس نابغه بزرگ طبقه کارگر در این موضوع با انگلس کاملا همعقیده بوده است وی در نامه مورخه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به‌کوهلمان مینویسد «اگر آنها (مقصود شرکت کنندگان کمون پاریس ۱۸۷۱ است) مغلوب شوند چیز دیگری جز «سخاوت» آنان دلیل مغلوبیتشان نخواهد بود»
فرمول «دفاع بمنزله مرگ قیام مسلحانه» در تمام انقلابات و قیامهای ملی حتی در بحرانهای انقلابی قرن ۲۰ آلمان همیشه در سرلوحه استراتژی انقلابیون قرار داشته و واقعیت آن از هر حیث محرز گردیده است. پیش‌بینی مارکس در عدم موفقیت کمون پاریس به‌حقیقت پیوست و برای اولین بار فرمول انگلس و گفته دانتون با طرز روشنی تایید گردید.
اولین انقلاب پرولتاریا (کمون پاریس) برای آن در مدت کوتاهی (۶ هفته) منجر به‌شکست شد که سران انقلاب مزبور دفاع را بر حمله ـ تانی را بر سرعت انتظار را بر تعرض ترجیح دادند.
شکست کمون پاریس باعث شد که سازشکاران بدون تجزیه و تحلیل عوامل شکست ایده «قیام مسلحانه» را مورد انتقاد سخت قرار داده و در نفی این تئوری مهم بسخن سرایی و عبارت پردازیهای شدیدی مشغول گردند.
سازشکاران ترسو در نغمه‌های جاهلانه خود برای رد تئوری «قیام مسلحانه» شکست کمون پاریس را مدرك قرار داده و چنین استدلال میکنند که «با اینکه قیام پاریس بیش از پنجاه هزار نفر جنگجوی مسلح در اختیار داشت و اسلحه جنگجویان انقلابی تقریبا همانند سلاحهای حریف آنها بود با اینکه ارتش دولتی چه از نظر کیفیت در ابتدای قیام عقب مانده بنظر میرسید با اینکه در نزد قیام کنندگان چند صد ارابه توپ حتی توپ سنگین «که محافظین ورسای فاقد آنها بودند» وجود داشت و از نظر مهمات نیز تفوق با آنها بود با اینکه

متخصصین مجرب جنگی مانند «کلوزر ـ رئوسل ـ دوبروفسکی» در راس قیام قرار داشتند خلاصه با تمام امتیازات و تفوق کمی و کیفی انقلابیون نسبت بارتش دولتی فراسنه بازهم قیام کنندگان در قیام پاریس مغلوب ارتش دولتی گردیدند.»

مخالفین «قیام مسلحانه» باتکاء بمسائل بالا ادعا مینماید که «کمون پاریس ثابت کرد که هر قیام مسلحانه‌ای ولو برتری تکنیکی و نفری هم داشته باشد در وضعیت امروزه بطور حتم مواجه با عدم موفقیت خواهد شد.»

ولی این آقایان در موقع تشریح کمون پاریس این حقیقت غیرقابل انکار را از نظر دور میدارد که «حتی در جنگهای کنونی هم تکنیك تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و تاثیر آن منوط به‌چگونگی ارگانیزاسیون استفاده کنندگان است» مثلا

در جنگ ۱۸۷۰ با اینکه اسلحه پیاده نظام پروس از نظر کیفیت بمراتب پست‌تر از پیاده نظام فراسنه بود معهذا عقب‌ماندگی تکنیکی مانع از پیروزی درخشان آلمانها نگردید.

یك مثال دیگر

با اینکه توپهای ژاپنی در جنگ ۱۹۰۴ خیلی قدیمیتر و کهنه‌تر او توپهای روسی بود معهذا برتری تکنیك اسلحه از شکست افتضاح‌آمیز دولت تزاری جلوگیری نکرد.

بنابراین تکنیك اسلحه نمیتواند برای استدلال آقایان سازشکارها پایه محکمی تشکیل دهد.

بزرگترین علت شکست کمون پاریس را بایستی در تاکتیك انقلابیون جستجو کرد یك نظر اجمالی به‌قیام پاریس ثابت میکند که دولت کمون نه تنها نتوانست مقررات و قوانین انقلاب را در قیام مسلحانه پاریس تعمیم دهد بلکه موفق هم نشد از هرج و مرجی که معمولا هر دولت انقلابی بلافاصله پس از پیروزی خود بدان دچار میشود فاتح بیرون آید. کمون پاریس بعوض اینکه این مسئله حیاتی انقلاب را بلافاصله پس از پیروزی خود تامین نماید برعکس بواسطه تاکتیك غلط خویش هرج و مرج را تشدید نمود. بزرگترین اشتباه کمون پاریس این بود که توسعه عملیات جنگی را بدست طبیعت

سپرد.
کمون پارلایس متوجه نشد که توسعه «خودبخود» عملیات جنگی در حین انقلاب یا پس از پیروزی انقلاب غیرممکن است و تامین این مسئله مهم جز با اقدامات سریع و فعالیتهای شدید سران انقلاب میسر نخواهد بود
بنابراین نبایستی تصور کرد که کمون پاریس یك قیام مسلحانه با نقشه‌ای بوده و شروع آن براساس تاکتیك استراتژی علمی و از طرف مرکز مجربی بوقوع پیوسته است.
تاریخ این انقلاب بطور وضوح نشان میدهد که کمون پاریس از نظر فرماندهی در شرایط فوق‌العاده نامساعدی آغاز گردید و تاکتیك رهبران آن نیز با موقعیت زمانی و مکانی بهیچ وجه وفق نمیداده است.
شکست سخت کمون پاریس بسازشکاران میدان وسیعی داد که چندین ده سال تبلیغات ضد «قیام مسلحانه» را در بین توده‌ها وسعت داده و اهمیت قیام را کوچك و آنرا از صورت «فرم مبارزه انقلابی» خارج نمایند تبلیغ این عناصر باندازه‌ای شدید بود که حتی توجه انگلس را نیز بخود و نظریه این دانشمند بزرگ را بنفع عناصر سازشکار تغییر داد.
انگلس که در کتب بیشمار خود بخصوص در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» همه جا از اهمیت «قیام مسلحانه» سخن میراند و ارزش زیادی برای این نهضت قائل بود در سال ۱۸۹۵ در مقدمه تالیف مشهور مارکس» مبارزه طبقاتی در فرانسه «با نظر تردید به «قیام مسلحانه» نگاه و پیروزی آنرا در شرایط کنونی تقریبا غیرممکن تلقی میکند.
اثر تبلیغ عناصر ضد «قیام مسلحانه» انگلس را که از تئوریسینهای و بخصوص یکی از پایه‌گذاران تئوری «قیام مسلحانه» بود طوری منحرف ساخت که وی در سال آخر عمر خود (۱۸۹۵) در زمره مخالفین بی‌پرنسیپ این قضیه قرار گرفت.
در این سال انگلس ضمن اشاره به‌تئوری «قیام مسلحانه» مینویسد
«آیا این مسئله نشان نمیدهد که در آینده مبارزه خیابانی * هیچ نقشی را

*ـ مقصود از جنگهای خیابانی (barricada) است که در حین انقلاب و (قیام مسلحانه) روی می‌دهد.

بازی نخواهد کرد؟ هیچ این موضوع میرساند که از سال ۱۸۴۸ شرایط برای قیام کنندگان داخلی ناسماعدتر و برعکس برای ارتش مناسبتر شده است. بنابراین هر جنگ خیابانی که در آینده روی دهد فقط هنگامی میتواند با موفقیت مواجه شود که نقص وضعیت حاضره با شرایط دیگری جبران گردد. جنگ خیابانی در مرحله اول انقلاب اجتماعی سخت‌تر از جریان بعدی آن خواهد بود بهمین جهت هم بایستی با کمك نیروهای خیلی بیشتری بآن مبادرت کرد. ولی این نیروها در آنموقع مانند موانع انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر پاریس حمله آشکارا را بر تاکتیك غیرفعال سنگری ''barricadae'' ترجیح خواهند داد.»

در همین عوان که حتی انگلس هم در زمره مخالفین (قیام مسلحانه قرار گرفته بود یکی از کشورهای مهم اروپا تازه در مرحله تکامل سرمایه‌داری داخل و برعکس سایر ممالك بزرگ هنوز انقلاب بورژوازی خود را طی نکرده بود. اساسا اگر از قیام دکابریستها که جنبه کودتای نظامی دولتی (pronunclamisento) داشت بگذریم و همچنین قیام دسته (اتحاد اسلاوها) را که سعی میکردند جنبش سربازی درست کنند نادیده بگیریم از قیام مشهور بوگاچف تا زمان چرنیشفسکی هیچ زمزمه‌ای از (قیام مسلحانه) در بین توده‌های کثیر روستایی روسیه شنیده نمیشد در قرن ۱۹ نیز با تمام مجاهدات چرنیشفسکی و اعجازی که وی را در ادبیات انقلابی داشت و با اینکه در سالهای ۱۸۷۰ـ۱۸۶۰ در بین توده‌ها روحیه انقلابی حکمفرما بود معهذا هیچگونه جنبش عملی مسلحانه‌ای در روسیه بوقوع نپیوست.

در اوئل قرن ۲۰ تکامل سرمایه‌داری در روسیه از یکطرف ـ استبداد و مظالم تزاریسم از طرف دیگر با نتایج افتضاح‌آمیز جنگ روس و ژاپن و محصول فقرآور بحران اقتصادی توام شده و مسئله انقلاب و قیام مسلحانه را با شدت زیادی در مقابل دستجات طبقاتی قرار داد.

در اینجا از چگونگی مبارزه تروریستی پوپولیستها یا از مبارزه اقتصادی آلونومیستها سخنی نگفته و مستقیما بتشریح مسئله (قیام مسلحانه) در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میپردازیم.

پس از چرنیشفسکس لنین اولین کسی بود که در ۱۹۰۲/۱۲/۱ بمناسبت

اعتصاب کارگران رستف در ایسکرا مقاله انقلابی مهمی تحت عنوان (حوادث جدید و مسئله قدیم) نوشت و در آن مسئله قیام مسلحانه را مورد بحث قرار داد.
لنین از بدو فعالیت سیاسی خود باین مسئله مهم توجه عمیقی مبذول میداشت وی در ۱۹۹۱/۵/۷ بمناسبت تیراندازی ابوخف مینویسد
«اخیرا صحبتهای زیادی مبنی بر اینکه مبارزه خیابانی بر علیه ارتش کنونی امکان‌پذیر نیست و امیدی در بر ندارد شنیده میشود... مبارزه خیابانی ممکن است و نه تنها وضعیت جنگجویان در این مبارزه یاس‌آمیز نیست بلکه اگر دولت مجبور شود با اهالی (نه با یك کارخانه تنها) سر و کار پیدا کند موفقیت و یاس‌آور خواهد بود» (روزنامه ایسکرا ژوئن ۱۹۰۱)
در آنموقعیکه سازشکاران بین‌الملل دوم اظهار نابغه بزرگ پرولتاریا یعنی انگلس را برعلیه (قیام مسلحانه) دست‌آویز خود قرار داده و توده‌ها را به سازشکاری دعوت میکردند لنین با اینکه تازه بمرحله سیاست و مبارزات طبقاتی قدم گذاشته بود با صدای رسا امکان (قیام مسلحانه) را گوشزد و پیروزی آنرا خاطرنشان ساخت.
سراسر کتاب (چه باید کرد) و اغلب مسائلی که از طرف لنین در کنگره دوم حزب سوسیال ـ دمکرات روسیه مطرح شد حاکی از این بود که «پیروزی قیام مسلحانه هنوز هم بقوت خود باقی و وضعیت نظامی امروزه نتوانسته است کوچکترین تزلزلی در آن وارد نماید»
اگر در جریان ـ سالهای ۱۹۰۴ـ۱۹۰۱ لنین بطور وضوح شعار آمادگی قیام مسلحانه را اعلام ننمود برای این بود که هنوز شرایط لازم برای عملی کردن این جنبش ایجاد نشده بود.
حادثه خونین ژانویه ۱۹۰۵ بی‌اعتنایی تزار نسبت بتقاضای ملت ـ تیراندازی بطرف کارگران در حین دمونستراسیون عوامل را برای اعلام قیام کاملا مستعد نمودو بهمین جهت در ۱۸ ژانویه لنین کیکی از مقالات خود را با شعار «زنده باد پرولتاریای قیام کنند» خاتمه داده و در آن صریحا اشاره کرد که «**تجهیز و تسلیح ملت یکی از وظایف نزدیك دقایقی انقلابی است**» لنین در مقاله خود مینویسد «قیام پتربورك بهر صورت که خاتمه یابد بطور حتم و بطور قطع

بمنزله نخستین مرحله قیامی خواهد بود که بمراتب وسیعتر آماده‌تر و خرمندانه‌تر است.»

در کنگره سوم مسئله «متد مبارزه مستقیم سیاسی» در سرلوحه پروگرام حزبی قرار گرفت.

بلشویکها مصمم بودند که در این کنگره مسائل زیر را با شدت و وسعت زیادی مورد بحث قرار داده و آنرا بنفع قیام مسلحانه خاتمه بدهند.

۱ـ ارگانیزاسیون کلیه اعتصابهای سیاسی بر طبق نقشه معین

۲ـ طرق تسلیح توده

۳ـ طرق ارگانیزاسیون قیام مسلحانه

۴ـ طرق تاثیر متقابل و نفوذ در ارتش

۵ـ تقسیم‌بندی عملیات انقلابی

ولی در نتیجه مخالفت شدید منشویکها و عدم حضور آنها در کنگره مسائل بالا آنطوریکه شایسته بود مورد شور عمومی قرار نگرفت.

کنگره سوم (مه ۱۹۰۵) در قطعنامه خود صریحا خاطرشنان نمود که جنبش کارگری بطور قطع منجر به (قیام مسلحانه) خواهد گردید.

در ژوئن ۱۹۰۵ لنین مینویسد «ارتش انقلابی برای تعیین سرنوشت بعدی ملت روسیه برای حل مسئله آزادی که اولین و حیاتی‌ترین مسئله است بایستی عملا تعلمیات جنگی ببیند و اسلحه جنگی بکار ببرد.»

چون تاریخ مختصر انقلاب بطور علیحده تحت عنوان (انقلاب ۱۹۰۵) چاپ شده است لذا در اینجا انقلاب مزبور فقط از نقطه نظر (قیام مسلحانه) مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

همیشه بایستی این نکته را در نظر داشت که قانون (قیام مسلحانه) بروز عوامل منفی را هیچگاه اتفاقی تلقی نمیکند شکست هر انقلاب در رابطه نزدیکی با کیفیت فرماندهی و چگونگی اوضاع سازمانی و تبلیغاتی دارد.

علت پیش آمدهای منفی انقلاب ۱۹۰۵ را قبل از هر چیز بایستی در عدم آمادگی توده‌ها و فقدان ارتباطات جنگی آنها دانست.

قیام مسکو نیز از آنجهت منجر به‌شکست گردید که وضعیت توده‌ها از نظر سازمانی و تاکتیکی مستعد برای قیام نبود زیرا

فقط کمی قبل از قیام مسلحانه مسکو بود که لابراتورهای متعدد در پترزبورگ و فنلاند از طرف انقلابیون بطور نهانی تاسیس و با سرعت و شدت زیادی بساختن مواد منفجره و مبمب میپردازند علاوه بر فعالیتهای داخلی در خارج نیز مامورین کمیته انقلابی مسکو شروع بکار نموده و مشغول تهیه مواد و خرید اسلحه جنگی میگردند ولی تمام این اقدامات برای قیام مسکو مثمرثمر واقع نمیشود زیرا از یك طرف نه تنها با مواد و بمبهای ساخت پتربورگ تقریبا در پایان عملیات قیام کنندگان برای حمل حاضر میگردد بلکه در نتیجه بروز بعضی عوامل در حمل آنها نیز وقفه حاصل و بالنتیجه در موقع معین بمسکو نمیرسد از طرف دیگر مامورین خارج هم نمیتوانند بموقع خود اسلحه و مواد جنگی تهیه شده را بمقصد بفرستند شکست این قیام فقط معلول نواقص سازمانی و تکنیکی بود چون کارگران و قیام کنندگان در نتیجه میتنگهای متعدد و فعالیت‌های تبلیغاتی با شعارهای انقلابی مانوس و از نظر سیاسی باندازه کافی تربیت شده بودند.

یکی از بزرگترین عالم شکست قیام مسکو معلول این بود که کمیته مسکو نیمتوانست قبل از نهضت و حتی در حین قیام بین کارگران و ارتش رابطه نزدیك برقرار و از نارضایتی افراد نظامی استفاده نماید مثلا با اینکه در ارتش و ینروی بحریه نیکلای دوم بواسطه عدم موفقیت روسیه در جنگ با ژاپن جوش و خروش سختی بر پا بود و خشم و غضب افراد هر روز بیشتر از روز پیش میشد معهذا از این عوامل مهم هیچگونه استفاده‌ای بعمل نیامد.

نارضایتی افراد نیروی بحریه بصورت قیام مشهور ملوانان زره‌دار (با تمکین) نمودار گردید و از طرف سربازان زمینی نیز چندین سازمان انقلابی تاسیس شد ولی بواسطه عدم توجه مسئولین حزبی و سران انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بین سازمانهای انقلابی و سربازان ارتباط کامل بوجود نیامد و از نظر تشکیلاتی و فرماندهی نیز بین آنها وحدت لازم برقرار نشد.

اساسا سازمانهای حزبی با نظر اهمیت بتشکیلات انقلابی سربازان نگاه نکرده و برای تماس با آنها اقدام مؤثری نمینمودند و بهمین جهت عوامل گرانبها و موثری که میتوانست در سرنوشت قیام کارگران نقش مهمی بازی کند مورد استفاده قرار نگرفت.

برای ثابت کردن این نکته فقط کافیست گفته شود که اگر زره‌دارهایی که در ژوئن ۱۹۰۵ در دریای سیاه بر علیه دولت تزاری قیام کردند به‌نهضت کارگری ادسا که در حال تحول بقیام مسلحانه بود ملحق میشدند بدون شك ادسا بدست انقلابیون میافتاد ولی بواسطه نبودن ارتباط نزدیك بین زره‌دارها و کمیته انقلابی نهضت ادسا در اندك مدتی بوسیله نیروهای دولتی خفه و خاموش گردید.

در قیام مسکو نیز عین اشتباه تکرار شد یرا کارگران در قیام پادگان نظامی مسکو هیچگونه شرکت عملی نکرده و در نتیجه این پادگان درمقابل نیروهای دولتی تاب مقاومت نیاورد و بشکست قطعی دچار گردید. در صورتیکه اگر کمیته مسکو قیام خود را دقیقا با قیام سربازان شروع نموده و یا با آنها همکاری میکرد نه تنها سرنوشت قیام مسکو صورت دیگری بخود میگرفت بلکه در نتیجه بدست آوردن مهمات و مواد جنگی دیگر پادگان مسکو مجبور نمیشد در شرایط سخت باریکاد بجنگ بپردازد.

علت دیگری که در شکست قیام مسلحانه مسکو و ادسا و سایر نواحی روسیه نقش مهمی بازی میکرد عدم مراعات توصیه انگلس بود.

در تمام نهضتهای انقلابی ۱۹۰۵ روسیه کمیته‌های مربوطه بجای دستور حمله و تعرض فرمان دفاع صادر میکردند و علاوه بر آن ابتکار عملیات همیشه در دست یکعده معین بود و این عده نیز طبعا پس از هر شکستی محتاطتر و محافظه‌کارتر میشدند.

سازمانهای انقلابی ۱۹۰۵ در هیچ موقع نتوانستند پیش بینی‌های لازم را نموده از تجربیات کمون پاریس درس عبرت بگیرند.

پس از شکست قیام مسکو دولت تزار از حالت دفاعی خارج و شدیدا بعملیات ضد انقلابی و حملات متوالی بآزادیخواهان پرداخت این وضعیت باعث شد که سرتاسر جبهه سازشکاران از ملیکف گرفته تا پله خانوف بجنب و جوش درآمده و فریاد آنها برعلیه (قیام مسلحانه) بلند شود.

پله خانوف پس از تشریح انقلاب ۱۹۰۵ باین نتیجه میرسد که قیام مسلحانه قضیه‌ای کهنه شده میباشد و توسل باسلحه برای طبقه کارگر فایده‌ای ندارد.

پله خانوف بنظریه‌ای که انگلس در ۱۸۹۵ اظهار داشته بود اتکاء نموده و خود

را طرفدار جدی آن معرفی میکرد و میگفت که «تا موقعیکه ارتش کاملا بطرف ملت متمایل نشود نمیتوان اظهاری در اطراف پیروزی (قیام مسلحانه) نمود».
بنا بعقیده پله خانوف تسلیح کارگران میبایستی موقوف شده و جای خود را به‌تشدید امور تبلیغاتی در ارتش بدهد. لنین در یکی از مقالات خود (درسهای قیام مسکو) در پاسخ پله خانوف ثابت نمود که فقط در دوران (قیام مسلحانه) ممکن است ارتش بطرف ملت متمایل گردد زیرا «بدیهی است که اگر انقلاب نتواند جنبه توده‌ای بخود گرفته و ارتش را تحت نفوذ بگیرد نمیتوان صحبتی از مبارزه جدی و شدید نمود. البته فعالیت در ارتش مفید است ولی نمیتوان تصور کرد که قرار گرفتن ارتش در ردیف ملت بصورت یك عمل ساده و واحدی انجام بگیرد و این عمل نیزا یکطرف نتیجه اعتماد و اطمینان از طرف دیگر معلول دانش و فهم باشد. قیام مسکو ابتدال و غیرفعال بودن این نظریه را بطور وضوح ثابت میکند... قیام مسکو بخصوص بمانشان میدهد که انقلاب و ارتجاع هر کدام برای جلب ارتش بیاس‌آمیزترین و شدیدترین مبارزه متوسل مبشوند» لنین پس از انقلاب ۱۹۰۵ بین منشویکها و بلشویکها مبارزه سختی در اطراف مسئله قیام مسلحانه درگرفت منشویکها سخت فعالیت میکردند تا از شکست انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۲ فرانسه و (۱۹۰۵ روسیه اتخاذ سند نمود و تئوری (قیام مسلحانه) را بیفایده و مصر جلوه دهند ولی بلکشویکها با دلایل منطقی اظهارات آنها را رد نموده و (قیام مسلحانه) را یکی از موثرترین عامل پیروزی طبقه کارگر معرفی میکردند.
اسناد محرمانه‌ایکه بین مقامات عالی تزاری راجع بقیام مسلحانه ۱۹۰۵ رد و بدل شد و در چند سال پیش منتشر گردید حقانیت بلشویکها را در این مسئله ثابت مینماید.
این یادداشتها حاکی از اینست که در جنگهای خیابانی و قیامهای مسلحانه وضعیت هر ارتش بحد اعلای خود در سختی خواهد رسید و در صورت تعرض انقلابیون شکست آن حتمی خواهد گردید.
شکست هر انقلاب جبرایکدوره ارتجاعی شدیدی در پی خواهد داشت. انقلاب ۱۹۰۵ هم از این قانون جبری بی‌نصیب نماند. پس از انقلاب محافل ارتجاعی روسیه مدت پنجسال تمام امتیازات تحصیلی انقلابیون را متدرجا

ملغی نموده و حملات شدید و ترور عقاید را تا سطحی بالا بردند که امکان هرگونه نهضتی منهدم شد و کلیه آزادیخواهان مجبور گردیدند یا بطور سری اقدامات کوچك و جزئی بنمایند و یا اساسا ساکت و صامت شاهد فعالیت‌های آزادیکش دولت و مامورین تزار گردند.

در سال ۱۹۱۲ نهضت کارگری دو مرتبه سیر صعودی خود را آغاز نمود و به‌نیتجه بازهم مسئله (قیام مسلحانه) در مقابل دستجات سیاسی عرض اندام کرد.

لنین در ژوئن ۱۹۱۲ مینویسد

«نبایستی فراموش کرد که این اعتصابها در روسیه بکجا منتهی میشود. اعتصابهای توده‌ای پایدار بلافاصله با قیام مسلحانه مربوط است. شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آنطوریکه مرتدین و لیبرالها تصور میکنند معلول آن نبود که انقلاب «خیلی دور» رفته و قیام دسامبر «مصنوعی بود» برعکس علت شکست این بود که اولا قیام باندازه کافی فراتر نرفت ثانیا موضوع ضرورت انقلاب بقدر کفایت در بین طبقات انقلابی اشاعه نیافت و تفهیم آن بصورت جدی واقعیت پیدا نکرد ثالثا قیام جنبه دوستانه قطعی سازمانی یکبارگی و تعرضی نداشت.» جنگ امپریالیستی ۱۸ـ۱۴ شروع گردید و تزار فرمان بسیج ۱۸ میلیون نفر را صادر نمود. تزار امید داشت از این راه دو استفاده مهم بنماید

از یکطرف با ملبس کردن کارگران و روستاییان (بفرم نظامی) بین ارتش و ملت دوستی متقابله‌ای بنفع ارتش ایجاد نماید از طرف دیگر توده‌های انقلابی را از هم تجزیه و آنها را مشغول نگاهدارد. ةولی تصور تزار این دفعه نیز بخطارفت و ارتش برعلیه وی قیام نمود.

دخول تقریبا ۱۶ میلیون روستا و کارگر بصفوف ارتش تزار باعث گردید که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مطابق ایده پله خانوف انجام بگیرد بدینمعنی که قبل از آنکه جنگ خیبانی صورت شدیدی پیدا کند ارتش بطرف ملت متمایل شده و پیروزی انقلاب را تامین نمود. ولی حوادث ژوئیه ۱۹۱۷ یکبار دیگر اشتباه نظر پله خانوف را تثبیت نمود.

در این ماه کرنسکی از طریق پرووکاسیون چندین هنگ بدور خود جمع نموده

و موفق شد نهضت توده‌های کارگر را که برای جنگ حاضر و متشکل نبودند از بین ببرد.
همین باعث شد که مسئله (قیام مسلحانه) بیش از هر موقع اهمیت پیدا کند لنین جدا باین مسئله پرداخت و در مقالات متعدد و سخنرانیهای متوالی خود توده‌ها را تربیت و آنها را تئوری (قیام مسلحانه) آشنا کرد.
لنین در (مارکسیسم و قیام) دستورهایی میدهد که حلاصه آن اینست برای اینکه قیام بموفقیت بپیوندد بایستی هر طبقه پیشرو و متکی شد نه بر توطئه و دسته‌بندی برای ایتکه قیام و موفقیت‌آمیز باشد بایستی بر سیر صعودی انقلابی ملت اتکاء کرد برای اینکه پیروزی قیام تامین شود باید در مواقعی شروع بعمل نمود که اولا فعالیت صفوف پیشرو توده خیلی شدید باشد ثانیا در صفوف دشمن و دوستان ضعیف انقلاب تزلزل عمیقی ایجاد شده باشد.» (قیام مسلحانه) اکتبر ۱۹۱۷ ثابت نمود که بین نهضت نظامی و کارگری هیچ جدایی نمیتوان قائل شد و اگر سربازان قیام کننده نسبت بانقلابیون اطمینان پیدا کنند بدون شك تحت رهبری کارگران قرار گرفته و دوش بدوش آنها بر طبق یك نقشه معین و برای یك هدف مشخصی مبارزه خواهند نمود. (قیام مسلحانه) من حیث‌المجموع ثابت میکند که ابتکار همیشه در دست قیام کنندگان میباشد زیرا انقلابیون روی شرایط خاص خود نمیتوانند بطور غافلگیرانه بر دشمن حمله نمایند و هر دقیقه‌ای که برای این حمله مناسب باشد انتخاب کند و در اندك مدتی راههای ارتباطی و مراکز حیاتی را متصرف و عمل خود را با سرعت و وسعت ادامه میدهد. تمام این عملیات با موفقیت توام خواهد شد مشروط براینکه قیام از فرماندهی و وحدت نظر و نقشه معین برخوردار و همیشه تاکتیك کحمله را بر دفاع ترجیح بدهد.

از نظر ماتریالیسم دیالکتیک

باریکاد

تاکتیک و استراتژی (قیام مسلحانه)

در قیامهای مسلحانه ۱۲ ماه مه ۱۵۸۸ و ۱۶ اوت ۱۶۴۸ که در شهرهای بزرگ فرانسه واقع شد در دوران انقلاب باندازه‌ای ساختن و احداث موانع در خیابانها وسعت پیدا کرد و این موانع چنان نقش مهمی در دفاع و حمله انقلابیون بازی نمود که ایام مزبور (روزهای باریکاد) خطاب گردید.
در قیامهای مسلحانه ۱۸۲۷ و ۱۸۳۰ و ژوئن ۱۸۳۲ و ۱۸۳۴و ۱۸۴۸ پاریس ساختن باریکاد بطور دامنه‌داری معمول شد بطوریکه در فوریه ۱۸۴۸ بیش از ۱۵۰۰ باریکاد بوسیله کاگران پاریس ساخته شد.
علاوه بر انقلابهای توده‌ای غالبا در جنگهای دولتی نیز باریکاد اعمال میگردد مثلا
در ۱۸۷۱ـ۱۸۷۰ که شهر پاریس به‌محاصره ارتش پروس درآمد دولت فرانسه هیئتی بنام (کمیسیون باریکاد) تشکیل داده و آنها را مامور نمود که در صورت نفوذ نیروی دشمن بداخل شهر مبارزات باریکادی اعمال و آنرا تحت کنترل خود قرار دهد.
جنگها و مبارزات کمون پاریس از شدیدترین جنگهای باریکادی دنیا بشمار میرود نه تنها در پاریس بلکه در قیامهای لیون (۱۸۳۴) و بروکسل (۱۸۳۰) و وین پراك و برلن (۱۸۴۸) و بخصوص در زدن (۱۸۴۹) نیز عمل احداث (باریکاد) تحت نظر باکونین شدید اعمال گردید.
در نتیجه تجربیات گرانبهای انقلابات ۱۸۵۰ـ۱۸۳۰ در تاکتیك و تکنیك باریکاد ترقی و تکامل وسیعی بوجود آمد.
برای رهبری جنگهای خیابانی در دوران انقلاب از طرف دستجات انقلابی متخصصین مخصوصی قبلا تحت تعلیم قرار گرفتند و حتی دولتها بمنظور عقیم

گذاشتن تاکتیك باریکادی انقلابیون و یا توسل بساختن باریکاد (در مواقع محاصره) برای افسران آموزشگاه مخصوصی ترتیب داده و بترتیب آنها مشغول گردیدند بطوریکه از این دوره ببعد (باریکاد) بیك عمل تخصصی تبدیل شد

مثلا

در پراك درزدن و برلین در جریان جنگهای خیابانی ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ عده زیادی از متخصصین فرانسوی و لهستانی برای احداث (باریکاد) از پاریس مامور نقاط مزبور شده و عملیات باریکادی انقلابیون را تحت نظم و دیسیپلین مخصوصی در آوردند.

تاریخ باریکاد از نظر اهمیت تکنیك بدو دوره تقسیم میشود.

الف ـ دوره نخست

تا سال ۱۸۵۰ که سطح تکنیك جنگی خیلی پایین بود باریکاد بمنزله استحاکامات خیابانی (Redoute) انقلابیون بشمار میرفت زیرا قیام کنندگان در پشت استحکامات مزبور قرار گرفته و در جنگهایی که بر علیه ارتش دولتی با گاردهای اشراف مینمودند بوسیله آنها خود را محفوظ یا عملیات جنگی خویش را استتار میکردند.

قیامهایی که تا این سال بوجود آمده بود تماما جنبه خیابانی و کوچه‌ای داشت چون هرگونه انقلاب و طغیانی با احداث (باریکاد) شروع و یا توسعه آن وسعت و شدت پیدا میکرد و بالاخره هم در همان چهاردیواری (باریکاد) عاقبت قیامها معلوم و فتح یا شکست آنها آشکار میشد

وضعیت (باریکاد) ایندوره از سه حالت خارج نبود

یا ۱) قیام کنندگان از نظر کیفیت و کمیت اسلحه با ارتش کم و بیش یکسان و شرایط مبارزه برای هر دو طرف یکی بود مانند قیام ۱۸۴۸ برلن و ۱۸۴۹ در زدن که انقلابیون در برابر تفنگهای بی‌خان ارتش که برد آنها خیلی کم است پیشتول و تفنگهای ته‌پرساچمه‌ای و باروتی داشتند یا قیامهای پراك و وین که قیام کنندگان در مقابل تفنگهایی بی‌خان نیروی دولتی از تفنگهای کوتاه خاندار (کاارابین) استفاده میکردند و بنابراین تکنیك اسلحه آنان برتری داشت در این حالت پیروزی انقلاب فقط مشروط بکیفیت سازمان فرماندهی

و چگونگی تجربیات سران قیام بود.

یا ۲) در نتیجه محدود بودن اسلحه انقلابیون فقط عده کمی میتوانستند عملا در قیام شرکت نمایند و بالنتیجه برتری با نیروهای دولتی بود در این حالت رهبران قیام مجبور میشدند از جنگ در نقاط متعدد و میدانهای وسیع خودداری و با استقرار در مراکز مهم استراتژیکی عملیات خود را ادامه بدهند در چنین مواقعی پیروزی انقلابیون مشروط بسرعت عمل و اتخاذ تاکتیك حمله و جلوگیری از تجزیه قوای انقلابی بود.

یا ۳) ارتش و انقلابیون هر دو به‌سیستم (مالکیت شخصی) احترام گذاشته و میدان مبارزه و شرایط نبرد را طوری محدود و مقرر میکردند که دایره زدو خورد حتی‌المقدور بنقاط بیطرف سرایت نمیگرد و از حدود مقرره فراتر نمیرفت در اینصورت پیروزی انقلابیون بیش از هرچیز وابسته باشغال مراکز حساس و تصرف راههای ارتباطی نیروی حریف بود.

در تمام این حالات عملیات طرفین از خیابانها تجاوز نمیکرد و سرنوشت دو طرف در پشت (باریکادها) معلوم میگردید ولی این شرایط و اینگونه محدودیت‌هامتدرجا معدوم میشد و هر روز تاکتیك نبرد توده‌ها و نیروی‌های دولتی صورت دیگری بخود میگرفت.

در سالهای ۱۸۴۹ـ۱۸۴۸ تشدید فوق‌العاده مبارزه انقلابی در تاکتیك ارتش تغییرات عمیقی وارد نمود و دولت مجبور شد برای درهم شکستن مقاومت انقلابیون مقرراتیکه در سابق رعایت آن واجب بود زیر پا گذاشته و بدون در نظر داشتن اصل (احترام مالکیت شخصی) بتمام نقاط حمله و برای تامین پیشروی یا دفاع خود کلیه ادوات جنگی اعم از توپ و تفنگ یا بمب و حریق استفاده کامل بنماید.

در قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس وزیرجنگ وقت فرانسه (کاونیاك) با تخریب و سوزندان منازل و بکار بردن توپهای سنگین لطمه شدیدی بانقلابیون وارد نمود زیرا بقول انگلس توده برای چنین حملاتی آماده نبود و در مقابله با آنها قدرت و توانایی نداشت.

در همان سال نیز ژنرال (ویندیشگریچ) فرمانده نیروهای دولتی پراك و وین برای نخستین بار در حمله بر (باریکادها) تاکتیك حروف به) (دالانی) را

بکار برد بدینمعنی که پیشروی و حمله خود را در طول خیابانها و یا از نقطه مقابل شروع نکرد بلکه با تخریب و منفجر ساختن (خانه‌ها و عمارات واقعه در بین دو خیابان) دالانی بقلب مراکز تحت تسلط انقلابیون باز نموده و بالنتیجه خاصیت باریکاد را تقریبا خنثی کرد.
طریق اخیر بسرعت از طرف نیروهای دولتی سایر کشورها مورد استفاده قرار گرفت زیرا بدینوسیله قوای نظامی میتوانست با حداقل تلفات حداکثر استفاده را برده و نقاط حساس انقلابیون را بتصرف خود درآورد.
مثلا
در زدن با وجود مقاومت خونین و طولانی انقلابیون تلفات نیروهای دولتی از ۱۱ افسر (۴ کشته و ۷ زخمی) و ۱۲۱ سرباز (۲۶ کشته و ۹۵ زخمی) تجاوز نکرد در صورتیکه فقط عده کشته شدگان انقلابیون به‌بیش از ۵۰۰ نفر بالغ گردید.
در مقابل تاکتیك جدید قوای دولتی انقلابیون نیز طرز حمله و دفاع خود را تغییر دادند بدینمعنی که علاوه بر خیابانها کلیه ساختمانهای مجاور را نیز اشغال و از رخنه افراد نظامی شدیدا جلوگیری کردند این تاکتیك در جنگهای ۱۸۴۸ برلن تحت آزمایش قرار گرفته و نتیجه خوبی از خود نشان داد.
این بود مختصری از کیفیت استراتژی و تاکتیك انقلابیون در باریکادهای قبل از ۱۸۵۰

دوره دوم یاد دوره کنونی

از ۱۸۵۰ ببعد سطح تکامل تکنیك جنگی هر سال بیشتر از سال پیش ترقی پیدا کرد.
اسلحه سرد جای خود را بسلاح‌های گرم و دورزدن داد تفنگهای خود کار و مسلسل‌های سبك و سنگین جای تفنگهای بی‌خان و باروتی سابق را اشغال کرد مهمتر اینکه تانگها و توپهای بزرگ و بمب اندازهای دورزن در صحنه عملیات پیدا شدند و بالنتیجه جنگهای تن بتن و طولانی متدرجا نابدو گردید بطوریکه اکنون فقط تیراندازیهای دورادور سرنوشت مبارزه انقلابی را در عرض چند دقیقه معلوم میکند.
علاوه بر تغییرات شگرفی که در تکنیك جنگی حاصل شده در سایر قضایا و

عوامل نبرد نیز تغییرات ایجاد گردیده که در نتیجه آنها مبارزه باریکادی فوق‌العاده مشکل شده است مثلا
اگر درازمنه قدیم خیابانهای تنگ و کج و معوج ساختن (باریکاد) را آسان و دفاع از آنرا تسهیل میکرد اکنون تمام این امتیازات منهدم شده است زیرا خیابانهای عریض و طویل ووجود میدانهای وسیع در انتها و ابتدای آنها مسئله ساختن باریکاد را مواجه با دشواریهای زیادی نمود.
تمرکز منازل کارگران بمنزله نیروی محرکه هرگونه قیام مسلحانه‌ای در جامعه امروزی میباشد در یك نقطه و امکان تخریب این منازل بوسیله توپهای دوررزن باعث شده است که کارگران آنطوریکه باید و شاید نتوانند از موقعیت عمارات استفاده نمایند.
در ۱۸۷۱ که تکنیك جنگی هنوز بدین پایه ترقی نکرده بود جنگهای خیابانی کمون پاریس ثابت کرد که نقش قدیمی باریکاد دیگر نمیتواند در صحنه جنگهای طبقاتی فاتحانه تظاهر کند.
این مشکلات و معضلات مهم باعث شد که ایدئولوژیستهای طبقات انقلابی نیز بدو دسته تقسیم شوند یکعده مانند انگلس با تجزیه و تحلیل دقیق شرایط جدید و توجه بتکامل اسلحه جنگی باین نتیجه میرسند که «حتی در (مرحله کلاسیکی زد و خوردهای خیابانی) نیز جنبه روحی و معنوی باریکاد بیشتر از جنبه مادی آن موثر است زیرا باریکاد وسیله‌ای برای از هم گسیختن ثبات و متانت ارتش گردیده است» (انگلس)
ولی دسته دیگر یعنی رفورمیستها از این گفته انگلس سوءاستفاده نموده و با تحریف آن کوشش میکنند که موفقیت قیام مسلحانه و (باریکاد) را در وضعیت کنونی غیرممکن جلوه داده و بالنتیجه ایده مزخرف (پارلمانتاریسم) را جانشین تئوری قطعی و آزادیبخش (قیام مسلحانه) بنمایند و از اینجا مبارزه پارلمانی و تردیونیئونیسم را بر مبارزه انقلابی مرجع متظاهر سازند. پر واضح است که پارلمانتاریسم نیمتواند در آزادی طبقات زحمتکش هیچگونه نقشی (جز نقش تبلغیاتی) بازی کند زیرا هنوز در تاریخ مبارزه طبقاتی دیده نشده که یك حزب مترقی بتواند از راه پارلمان اساس ظلم و ستم بیدادگران را واژگون و متلاشی سازد.

ژنرال کلوزر که در انقلابات کمون پاریس بانقلابیون پیوست و در تمام وقایع انقلابی عملا شرکت نمود در یادداشتهاییکه درباره حوادث سالهای ۱۸۸۰ نوشته است تعلیماتی میدهد که هنوز باهمیت خودباقی و انقلابیون میتوانند ضمن تطابق آنها با شرایط زمانی و مکانی از دستورات مزبور استفاده نمایند.
اینست بیان ساده تعلیمات کلوزر
در موقع انقلاب بایستی چه در خیابانها و چه در خانه‌ها بمبارزه ادامه داد منتهی این مبارزات نبایستی در نقاطی بعمل آید که عملیات انقلابیون در نظر نیروهای دولتی روشن باشد بلکه با تمام قوا سعی کرد کلیه فعالیتهای در نقاط محفوظ و مستتر انجام یابد.
بایستی انهدام پرنسیپهای جنگ بورژوازی را اساس عملیات انقلابی قرار داد یعنی بجای جنگیدن با افرادی که هیچ چیز ندارند و احترام بمالکیت شخصی افراد بی‌چیز استفاده کامل شده و تئوری (مالکیت شخصی) بکلی نادیده تلقی گردد. باریکاد بایستی فقط بمنزله موانعی باشد که پیشرفت ارتش را سد نموده و یا لااقل بتاخیر اندازد بنابراین باریکاد بایستی بطور وسیع و بتعداد زیادی ساخته شود ولی نباید مقصود از ساختن آنها فقط حفاظت جنگجویان انقلابی باشد زیرا برای این منظور خانه‌های بیشمار و ساختمانهای چند طبقه کفایت میکند بلکه احداث باریکاد قبل از هر چیز بایستی بمنظور تعویق پیشرفت ارتش و متوقف ساختن آنها بعمل آید تا بدین وسیله برای انقلابیون موقعیت مناسبی بوجود آمده و دسته اخیر بتوانند از بالای بامها و یا از طبقات مرتفع عمارات قوای ارتجاع را در زیر گلوله و مواد منفجره قرار داده و آنها را بستوه آورند ضمنا انقلابیون نبایستی در اینگونه مواقع فقط باسلحه گرم قناعت کنند بلکه باید از تمام وسایل و ادوات از تیر و تخته گرفته تا آب جوش و سنگ استفاده کامل بنمایند. «درشکه‌های واژگون شده درهای جدا شده از لولاها لوازم و اسبابهای خانگی که از پنجره ها پرتاب میشود سنگهای کف خیابان‌ها تیر و تخته و بشکه و امثالهم برای ساختن باریکاد کاملا کافیست» (ژنرال کلوزر)
بایستی قبل از احداث باریکاد یا در حین عمل تا ممکن است شیشه‌های شکسته و بطریهای نیم شکسته در خیابانها پخش و میخهای بزرگ و نوك تیز

در عرض و طول گذرگاهها کوبید تا از پیشرفت وسائل کندرو و تندروی نیروی حریف جلوگیری به‌عمل آید بخصوص برای عقیم گذاشتن حملات تانگها بایستی تا سرحد مقدور مواد منفجره و بمبهای دستی و مخصوصا بطریهای حامل مواد محرقه تهیه و در به‌کاربردن آنها هم دقت زیاد ابراز شود.
در حفاظت باریکادها نیز تغییرات مهمی داده شده است اگر در قدیم تمام انقلابیون در پشت باریکادها متمرکز و مشغول دفاع یا حمله میشدند امروز «در پشت باریکادها نبایستی حتی یکنفر هم باقی بماند» (ژنرال کلوزر) زیرا جنگ بایستی در داخل منازل جریان یافته و اطاق باطاق ادامه پیدا کند.
در قیام مسلحانه ۱۸۹۸ میلان برای اولین مرتبه تعلیمات کلوزر بکار رفت و برای نخستین بار در باریکادها سیمهای خاردار استعمال و انقلابیون در عمارات و ساختمانها با نیروهای دولتی بجنگ پرداختند بالنتیجه در این قیام با اینکه برتری نیروهای دولتی کاملا هویدا بود معهذا قیام کندگان توانستند با وجود اشکالات زیاد و تلفات مهم موفقیت پیدا نمایند.
در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ساختن باریکاد خیلی محدود و منحصر به‌دوره قیام مسلحانه مسکو بود و در این مرحله نیز قیام فقط نقش (مانع) را برای قیام کنندگان بازی میکرد زیرا در حین مبارزه انقلابیون بیشتر بمانور و دفاع متحرك مبادرت میکردند.
در انقلابات فوریه ۱۹۱۷ باریکاد تقریبا هیچ احداث نشد چون اکثریت توده‌ها که بخوبی متشکل و مسلح بودند در تمام حملات نقطه اتکاء جنگی را تشکیل میدادند بیشتر سربازان و افراد نیز از خواب غفلت بیدار و بجای تیراندازی بسمت خواهران و برادران خود نیزه‌های خویش را بقلب طبقه فاسد حاکمه و پادشاه ظالم و جبار خویش برگرداندند علاوه بر این قیام توده در تمام مدت انقلاب جنبه (تعرضی) خود را محفوظ داشت.
قبل از انقلاب اکتبر نیز فقط در اواخر سپتامبر و اوائل اکتبر که و نهضت توده‌ها تازه شروع شده بود در مسکو آنهم در نقاط محدودیکه ممکن بود موردرد حمله سخت دشمن واقع شود باریکاد احداث گردید.
بعد از جنگ بین‌المللی ۱۸ـ۱۴ هم احداث باریکاد در قیام ۱۹۲۳ آلمان بطور وسیعی انجام یافت و در مبارزه‌ایکه برای تصرف دبالکتیك که یکی از

نقاط مقاومتی قیام کنندگان بود باریکاد نقش مهمی بازی نموده و مانند وسیله موثر مبارزه مورد استفاده انقلابیون قرار گرفت.
تاکتیك باریکاد در قیام هامبورگ نسبت بسابق ترقی زیادی پیدا نمود مطابق نظریه کلوزر باریکاد در این قیام فقط مانند مانع ورداع پیشرفت نیروهای دولتی بکار میرفت زیرا تیراندازان انقلابیون اکثرا در بالای بامها و آخرین طبقات خانه‌ها مستقر شده بودند و ضمن کشف موقعیت دشمن آنها را بستوه میآوردند بطوریکه در تمام مدت باریکاد قوای نظامی با وجود تلفات زیاد نتوانستند بنقاط دفاعی انقلابیون رخنه نمایند.
تجربه قیام هامبورگ یکمرتبه دیگر تایید نمود که باریکاد اهمیت جنگی خود را هنوز محفوظ داشته در تمام شرایط تکنیك جنگی میتواند در جنگهای خیابانی رل مهمی بازی کند.

***

امروز تضاد طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری بمرحله‌ای رسیده که پرولتاریای انقلابی خواهی نخواهی مجبور است با توسل باسلحه و از طریق انقلاب و قیام مسلحانه دشمن طبقاتی خود را معدوم و حکومت را در دست خویش بگیرد بدینجهت مبارزه بین پرولتاریا و بروژوازی بین اکثریت و اقلیت بین محرومین و محروم‌کنندگان روزبروز شدیدتر میگردد.
در مبارزه‌ایکه توده‌های کثیر رنجبر با طفیلی‌های اجتماعی مینمایند باریکاد بایستی بفرم و طرق زیر احداث و مورد استفاده انقلابیون واقع گردد.
۱ـ احداث باریکاد قبل از هر چیز بایستی طوری بعمل آید که در محدود کردن منطقه عملیات جنگی موثر واقع شده و راههای حساسرا بر روی ارتش ببندد.
۲ـ باریکاد بایستی طوری باشد که مراکز فعالیت انقلابیون را استتار نموده و دشمن را در هدف‌گیری نقاط دچار اشتباه نماید این منظور بخصوص در مواقعی که عده انقلابیون کم و یا در نتیجه محدودیت اسلحه دسته‌های معدودی میتوانند در عملیات شرکت نمایند بایستی با دقت و شدت بیشتری عملی شود.
۳ـ آنقدر که کمیت باریکاد از نظر تکنیك جنگی امروزه اهمیت دارد کیفیت

باریکاد مهم نیست زیرا در وضعیت کنونی تخریب باریکاد یك عمل خیلی سهل و ساده‌ای شده و بنابراین فقط تعداد باریکادها است که میتواند با نقلابیون در تیراندازی و دفاع آنها کمك بنماید.

۴ـ در نقاطی که ساختمانهای محکم و چند طبقه زیاد است بایستی تعداد باریکاد را خیلی بیشتر نمود و انقلابیون نیز بایستی با نهایت استتار در نقاط حساس استقرار یافته و قوای دشمن را مجبور نمایند که در زیر آتش شدید انقلابیون در تخریب باریکادها اقدام نمایند.

۵ـ بنابر شرایط زمانی و مکانی انقلابیون بایستی دقیقا سلاحهاییکه حریف بکار خواهد برد پیش‌بینی و برای عقیم گذاشتن آن‌ها فعالیت بیشتری مبذول دارند مثلا امروز قوای دولتی حتی در عقب مانده‌ترین نقاط از تانك برخوردار است و این عامل قوی را برای انهدام باریکادها بطور حتم بکار خواهد انداخت بنابراین بایستی در وحله اول توجه باین اسلحه خطرناك بشود باید در پشت باریکادها حفره‌های بزرگ و پرتگاههای عمیق کنده شود و همانطوری که گفته شد بعوض توجه به‌ماهیت باریکادها در شناختن کیفیت سلاحهای دفاعی توجه کرد مثلا ممکن است برای استار پرتگاههای ضد تانك با تخته یك مانع مصنوعی ایجاد شود تا هم دشمن غافلگیر و هم برای بکار بردن بطریهای مواد منفجره و بمبهای دستی فرصت و امکان بدست آید در قیام ۱۸۸۹ در زدن کندن کانالها در دفاع انقلابیون و همچنین در وارد نمودن تلفات سنگین بدشمن نقش اول را بازی نمود.

۶ـ باریکادها در درجه اول بایستی در انحنای خیابانها و یا نقاطی که هدفگیری آنها از نقاط دور امکان نداشته باشد احداث گردند.

۷ـ بایتسی این نکته مهم را همیشه بخاطر داشت که در قیامهای مسلحانه امروز غافلگیری و وارد کردن ضربه در درجه نخست قرار دارد و حمله و تعرض بزرگترین عامل پیروزیست دفاع بایستی موقتی و کوتاه و قاطع باشد و بمنظور آماده کردن انقلابیون برای حمله صورت گیرد ولی حمله باید دائمی ضربه‌ای و سریع بوده و برای تصرف نقاط حساس انجام یابد.

بنابراین باریکاد در شرایط کنونی قیام فقط آلت استتار و وسیله‌ایست برای تعویق و تاخیر پیشروی دشمن
قیام کنندگان بایستی در پس (باریکاد) با استفاده از تاکتیک (دالانی) ضربه‌های نابود کننده خود را بطور بیرحمانه بر عوامل دفاعی ارتجاع وارد سازند.

۸ـ در ساختن باریکادها بایستی اوضاع آینده پیش‌بینی شده و حتی‌المقدور موانع طوری ایجاد شوند که در مواقع مقتضی نیروی پیشرو و انقلابی بتواند آنها را از بین برده و سرعت پیشرفت خود را تامین نماید یا بطور ساده‌تر بایستی موانع تا سرحد امکان از روی نقشه و برطبق اصول معینی احداث شوند. تاریخ (قیام مسلحانه) شاهد مواقعی است که قیام کنندگان بنا بدستور فرمانده خود قبل از آنکه نتیجه عملیات آنها آشکار شود با ریکادها را از خیابانها پاك کرده و بعدا در هنگام حمله یا دفاع دچار اشکال غیر قابل حلی شده‌اند. بنابراین بایستی نه تنها در مواقع حساس ساختن باریکاد پیش بین بود بلکه در هنگام از بین بردن آنها نیز وقایع بعدی را باید از نظر دور نداشت.

۹ـ بایستی افراد قبل از انقلاب باین عوامل آشنا شوند و آنها را تربیت کرد و بخصوص باریکادهای متحرك و تا حدی که ممکن است از پیش فراهم نمود.

۱۰ـ تجزیه نیروی حریف غافلگیر کردن آنها تصرف نقاط حساس اشغال یا قطع مراکز ارتباطی گیج کردن قوای دشمن بوسیله مانورهای مصنوعی انحراف توجه قوای دولتی از موقعیت حساس انقلابیون بزرگترین و مهمترین شرایط پیروزی (باریکادها) میباشد.

پایان